



گفت آن یار کز و کشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدامی کرد

Rowshangar Vol.2 No.27. July 2009

شماره ۲۷

ماهنامه روشنگر. سال دوم. شماره ۲۷. جولای ۲۰۰۹

ایران آتشفشان مهار نشدنی انقلاب



انقلاب،
قهر توده
های مقهور
است



سید علی محمد

در صفحه (3)

علم وحدت خواهی برای
خفه کردن دیگران

در صفحه (7)

قیام مردم عرب علیه
اسلام و محمد

در صفحه (16)

نمونه ای از عقب
افتادگی پوزیسیون سبز
از جنبش

در صفحه (18)

جرات صعود
به قله ها را
بخود دهیم!

در صفحه (15)

No Matter Who Is
President of Iran,
They Would Stone
Me
By: Lila Ghobady

Protesters gather at
Iranian embassy
Page (13-12) CBC

کمیته های ناشناس،
ترفند جدید اصلاح
طلبان برای جلب
مردم به تظاهرات!

سهیلا دهماسی

در صفحه (9)

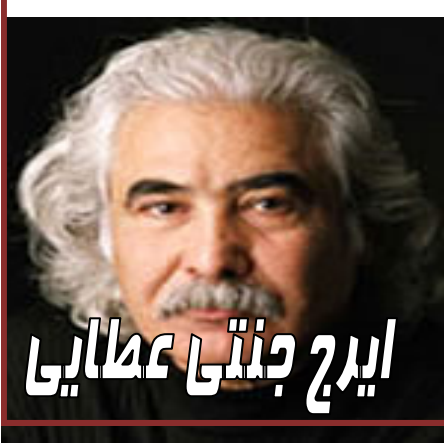
نامه سرگشاده
دانشجویان برابری
طلب ایران به هوگو
چاوز

محمدرضا احمدی
پژمان رحیمی

در صفحه (5)

اینک دوگام به
پیش بدون گامی
به پس!
عباس سماکار

در صفحه (6)



لباس شخصی ها

تو به خود نگاه می کنی

آینه سیاه می کنی

پرده بر ترانه می کشی

پنجره تباه می کنی

من ، ستاره آه می کشم

دست روی ماه می کشم

نوازش نسیم می کنم

روی شب نگاه می کشم

تو، با گلوله و من، با گل

تو، با شلیک و من، با آواز

تو، زردِ نفرت، کبودِ کین

من، سرخِ عشق و سبزِ پرواز

کسبِ تو، قتلِ گل و شبنم

اعدامِ باد و نور و دریا

کارِ من کشتِ چراغ و دف

تیمارِ رنگ و رقص و رویا!

میعادگاهِ ما:

انسان و آبادی

تاریخِ آینده

میدانِ آزادی!



از طرف یکی از شرکت کنندگان قرائت شد. سرودهای انقلابی و شعارهای کارگری و رادیکال در محکومیت جمهوری اسلامی در طول برنامه از طرف تظاهر کنندگان رو به سفارت رژیم سر داده میشد.

تعداد زیادی خبرنگار و روزنامه نگار به محل تظاهرات آمده بودند و با بسیاری از شرکت کنندگان مصاحبه داشتند. خبر این اعتراض در بسیاری از کانال های تلویزیونی و روزنامه های کانادا، از جمله سی بی سی، گلوبال تی وی، سی تی وی، اتاوا

سینیزن ...، به صورت گسترده پخش شد. این تظاهرات بمدت ۳ ساعت و با وجود نامساعد بودن هوا و بارندگی با شور و شوق فراوان حاضرین ادامه داشت. حضور پرشور و گسترده فعالین کارگری، کمونیستها و آزادیخواهان مسئولان رژیم را مجبور به تعطیلی سفارت کرده و تا پایان تظاهرات از ورود و خروج افراد به داخل و بیرون ساختمان سفارت جلوگیری بعمل

آوردند. در آخر معترضان با سرود انترناسیونال سرود جهانی طبقه کارگر تظاهراتشان را به پایان رساندند.

با تشکر فراوان از تمامی شرکت کنندگان و حامیان این حرکت اعتراضی

کارزار پشتیبانی از مبارزات کارگری در ایران-تورنتو

۲۹ ژوئن

■ ■ ■

دنيس ليميلين،رئيس اتحاديه کارگران پست کانادا

ايمیلی نوبل رئيس فدراسيون معلمان کانادا

روندا اسپينس، از بخش همبستگی جهانی اتحاديه کارگران خدمات عمومي کانادا

پال ديوار نماينده مجلس و مسئول امور خارجه حزب نيو دموکراتيک در پارلمان کانادا

استوارت رايان از حزب کمونيست کانادا



تمام سخنرانان اعمال وحشیانه رژیم جمهوری اسلامی بر علیه کارگران و مردم ایران را به شدت محکوم کرده و پشتیبانی خود را از مبارزات کارگری و مردم ایران ابراز داشتند و خواهان آزادی کلیه کارگران زندانی ، زندانیان سیاسی ، حق تشکل، آزادی بیان و تجمع شدند. در این تظاهرات چندین سخنرانی از طرف فعالین نهادهای سازمانها و احزاب چپ، کارگری و کمونیست ایرانی ارائه شد. همچنین پیام محمود صالحی یکی از رهبران شناخته شده جنبش کارگری به مناسبت این اکسیون جهانی

گزارش از تظاهرات ۲۶ ژوئن در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در اتاوا

در پاسخ به فراخوان چندین فدراسیون و اتحادیه کارگری در سطح جهان بمنظور برگزاری روز جهانی حمایت از مبارزات کارگری در ایران، روز جمعه ۲۶ ژوئن ۲۰۰۹، به دعوت کارزار پشتیبانی از مبارزات کارگری در ایران- تورنتو و همراه با چندین سازمان کارگری کانادا از جمله اتحادیه کارگران پست کانادا، اتحادیه کارگران خدمات عمومی کانادا، فدراسیون معلمان کانادا و نیز عفو بین الملل و همچنین احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست ایران و کانادا تظاهرات اعتراضی مقابل سفارت رژیم در اتاوا برگزار شد. در این تظاهرات جمعیتی حدود ۲۰۰ نفر از فعالین کارگری، اعضای احزاب و سازمانهای چپ و کمونیست ایران، و دیگر انسانهای آزادیخواه از شهرهای تورنتو، مونترال و اتاوا حضور پر شور داشتند. همچنین يك نامه اعتراضی مشترك از سوی ۶ اتحادیه سراسری کانادا در همانروز به سفارت رژیم در اتاوا و مقامات جمهوری اسلامی در ایران ارسال گردید. این اتحادیه ها شامل اتحادیه کارگران خودروسازی کانادا، اتحادیه کارگران پست کانادا، اتحادیه کارگران خدمات عمومی کانادا، فدراسیون معلمان کانادا، اتحادیه سراسری کارگران عمومی و خدماتی، و اتحاد خدمات عمومی کانادا میشدند.

سخنرانان این تظاهرات از جمله عبارت بودند از:

آلکس نیو، دبیر کل عفو بین الملل در کانادا

تاثیر فیلم قتل ندا

آژانس ایران خبر- 8/4/1388

فیلم شهادت ندا آقا سلطان دیروز در خیابان سعدون شیراز بین مردم پخش شد. مردم با دیدن فیلم بسیار متأثر شده بوند. یکی از شهروندان شیراز که فیلم صحنه شهادت ندا را دیده بود گفت وقتی فیلم را دیدم نمیتوانستم جلوی اشکهای خودم را بگیرم . اولین بار بود که جلوی بچه هایم این طور گریه می کردم. گناه این دختر چه بود؟ کدام سنگدلی به زندگی این دختر خاتمه داد؟ و کدام سنگدلی دستور انجام این کار را داد؟ نمیدانستم چکار کنم. شب با تمام وجودم در پشت بام داد زدم الله اکبر.





ماهنامه روشنگر

rowshangar1@yahoo.com

Tel: (905) 237 66 61

سردبیر: سیامک ستوده

ویراستاران: علیرضا دارابی و علی مشرف

گرافیک و صفحه آرایی: فرامرز شیراوند

عکاس: امیرایوب ابراهیمی قاجار

تیراژ: کانادا 5000 نسخه

تورنتو، مونترآل، اتاوا

روشنگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ

مفهوم آزاد است. از پس فرستادن مطالب

معذوریم. مطالب خود را به فارسی بفرستید.

مقالات مندرج در نشریه روشنگر، بیانگر نظرات نویسندگان آنها میباشند و لزوما نظر نشریه روشنگر نیست. مسئولیت مطالب به عهده نویسندگان آنها میباشد.

روشنگر هیچگونه مسئولیتی در قبال آگهی ها باعهده نمیگیرد.

در این شماره می خوانید

صفحه	عنوان مطلب
2	لباس شخصی ها .. ایرج جنتی عطایی
3	انقلاب، قهر توده های مقهور
4	استسیامک ستوده
5	اینک دوگام به پیش.....عباس سماکار
6	نامه سرگشاده دانشجویان
7	علم وحدت خواهی برای خفه کردن
8	دیگرانسیامک ستوده
9	کمیته های ناشناس.....سهیلا دهماسبی
9	قتل رهبر و بنیانگزار
10	نداء، خون و خیابان (شعر)
11	موسوی بر سر دو راهیم. جویا
12	Protestors gathered at.....
13	No mater who
14	انتخابات ریاستناصر مباحثی
15	جرات صعود به قله ها.....
16	قیام مردم عرب علیه... سیامک ستوده
17	وضعیت رهبری.....
18	نمونه ای از عقب.....سیامک ستوده
19	خس و خاشاکهادی خرسندی
19	درگیری بسیجیان به روایت تصویر

های خورد شده، انسانیت های پامال شده، و شرافت ها و زندگی های تباہ شده. انقلاب قهر انسان مقهور و شورش انسان سرکوب شده است. انقلاب بپاخواستن مردم غیر مسلح بر علیه حاکمان مسلح است. بپاخواستن بخش غیر مسلح جامعه بر علیه بخش مسلح جامعه است. حساب کنید در خیابان های تهران، اگر پاسداران، بسیجی ها، لباس شخصی ها، و گارد ضد شورش، مسلح نبودند، مجهز به باطوم و چاقو و ساطور نبودند، چگونه جمعیت چند ملیونی مردم که هیچ، حتی یک دهم آنها، مانند پر کاه آنها را به زباله دانی تاریخ می ریختند. بدون هیچ خونریزی، بدون هیچ جراحت. بدون هیچ خشونت. اما... اما مگر همین پاسدار مسلح نبود که به زور اسلحه اش مردم مظلوم را منکوب می کرد، به دیگران هر نوع زوری که می خواست روا می داشت. زنان را وادار به حجاب و هزار قید و بند ناخواسته می کرد و فرزندان من و شما را بر جرم مخالفت و عدالت خواهی دستگیر و روانه زندان می نمود؟ مگر همین پاسدار مسلح نبود که اعتصاب کارگران را بخاطر تقاضای حقوقشان، این ابتدائی ترین و مسلم ترین حقوق انسانی، منکوب و مضمحل می کرد؟ آیا اینکار را جز به نیروی اسلحه اش می کرد؟ اگر طبقه حاکم و نیروهای دولتی مسلح نبودند، آیا با دست خالی هم می توانستند دست به این کار ها بزنند؟ با دست خالی هم می توانستند کارگران را بگیرند و با خود ببزند، یا به دانشگاه حمله کنند و دانشجویان را سرکوب نمایند؟ یا زنان را وادار به حجاب کنند. پس شکی نداشته باشید که طبقات دارا، مثل رفسنجانی، رفیق دوست، عسگر اولادی و همسرمداران جمهوری اسلامی، نه تنها به زور نیروهای مسلح حکومتی، مثل سپاه و بسیج و بوده است که توانسته اند این ثروت های بادآورده را از راه چپاول و غارت مردم بدست آورند،

ادامه در صفحه (۴)

مخارج ماه گذشته 1106 (998\$ خرج چاپ، 16\$ صندوق پستی 80\$ خرج ثبت، 12\$ cvc خرج ماهیانه حساب بانگی) بوده که با توجه به 1315\$ کمک مالی دریافتی 209\$ اضافی داشتیم. در نتیجه، با در نظر گرفتن 1650\$ بدهی از گذشته، کل بدهی روشنگر بالغ بر 1441=1650-209\$ می شود که امیدواریم به همت خوانندگان روشنگر بدهی مزبور پرداخت گردد. با تشکر از همه کمک کنندگان به روشنگر، امیدواریم بتوانیم تیراژ روشنگر را تا 10 هزار نسخه افزایش دهیم. چرا که بدلیل بالا بودن تقاضا، همه ماهه بسیاری از علاقه مندان از داشتن روشنگر بی نصیب می مانند.

اند از حق و حقوق خود دفاع کنند، از شرف خود دفاع کنند، از خانواده خود دفاع کنند، بر سر آنها زده اند، آنها را منکوب و خوار کرده اند، له و لورده شان کرده اند، ذلیلشان کرده اند. حقشان را گرفته اند و به دیگری داده اند، به دخترشان تجاوز کرده اند، پسرشان را به گلوله بسته اند، پدرشان را شکنجه داده اند، به مادرشان جلوی چشمشان



توهین کرده اند و در عوض آنها را وادار کرده اند، غیض خود را فرو بخورند، خشمشان را بیوشانند، سرشان را پائین بیاندازند، شاهد فرو ریختن خود باشند، در درون خودشان، در برابر دوستان و همکاران شان، در مقابل فرزندان شان. انقلاب فوران این خشم های فرو خورده است، فوران غرورهای شکسته و فرو ریخته، شخصیت

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

\$ PAID	Place	Income & Support
10	تورنتو	علی
190	تورنتو	داراب
40	تورنتو	وداد
80	تورنتو	اکبر
50	تورنتو	نادر
20	آمریکا	سیامک
100	تورنتو	رستم
50	تورنتو	فرامرز
250	تورنتو	دوستداران
200	تورنتو	کرمانشاهی
100	تورنتو	ناهید
35	تورنتو	فرهی
20	تورنتو	رضا
20	تورنتو	کامیار
20	تورنتو	خزاعی
20	تورنتو	بابک آزاد

انقلاب،

قهر توده های

مقهور است

5 شنبه 25 جون 5)

تیر)

www.siamacsotudeh.com

انقلاب قهر توده مقهور بر علیه طبقه قهار است، قهر منکوب شدگان بر علیه منکوب کننده گان، قهر پامال شده گان بر علیه پامال کننده گان. انقلاب فرصتی است که طبقه محکوم برای بر زمین زدن طبقه حاکم، بر زمین زدن بر زمین زننده گان خود بدست می آورد. فرصتی که در آن به قدرت لایزال خویش پی می برد، آنرا به میدان می آورد و در جهت خواست های فرو کوفته خود بکار می گیرد.

انقلاب عکس العمل خشونت آمیز مردمی است که سالها تحت خشونت بوده اند. سالها بر سر آنها زده اند. در دادگستری، در کارخانه، در اداره و در مدرسه و دانشگاه، در خیابان، در خانه، در پاسگاه پلیس، آنها را مورد تحقیر قرار داده اند، به آنها توهین کرده اند، ابتدائی ترین حق و حقوشان را از آنها سلب کرده اند، آنها را وادار به هزار کار ناخواسته کرده اند، و هر بار که خواسته

آدرسهای تماس با روشنگر

چک کمک مالی خود را به نام

روشنگر

و به آدرس های زیر ارسال نمائید.

و یا از شماره حسابهای زیر برای

واریز کمک مالی خود استفاده

نمائید.

کانادا

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس های پستی:

کانادا

CEES

P.O BOX 55338 300 Borough Dr.

Scarborough ON. M1P - 4Z7

CANADA

Tel & Fax : (905 237 66 61)

و غارت مردم بدست آورند، همچنانکه غارتگران اولیه اسلامی از محمد گرفته تا اصحابش، بلکه تنها و تنها به زور همین نیروی مسلح است که امروزه می توانند جلوی مردم بایستند و از حکومت ظالم و جنایتکار خود دفاع نمایند. ارتش، سپاه، پلیس، بسیج و ... خلاصه همه نیروهای سرکوبگر رژیم چیزی جز ابزار زورگویی ی طبقهٔ دارا و حاکم نیستند و بدون خلع ید از آنها نمی توان رژیم اسلامی را از پای در آورد. این یک حقیقت مسلم است.

حالا این کدام عقل آب نکشیده است که بیاید و به مردم بگوید: آی مردم مراقب باشید در مبارزه با دستگاه تا دندان مسلح حاکمه، خشونت بکار نبرید. چگونه می شود بدون سنگ پرانی، بدون آتش زدن پایگاه بسیج در تهران، و بدون قیام مسلح برای خلع سلاح کردن نیروهای مسلح رژیم آنرا از پای در آورد. اگر تا به امروز مردم هنوز دست به اسلحه نبرده اند، بخاطر آنست که رژیم هم از ترس برافروختن قیام مسلح هنوز به اسلحهٔ گرم بعنوان ابزار اصلی فرونشاندن تظاهرات متوسل نشده است. وگرنه مردم شکی در ضرورت قیام ندارند، منتها هنوز دست به آن نزده اند، چون از یکطرف هنوز بقدر کافی نیرو در خیابانها جمع نشده است و بحران رژیم به حد نهایت خود نرسیده است، و در ثانی و بهمین دلیل هنوز مناطق مبارزه بکار بردن چنین تاکتیکی را اجتناب ناپذیر نکرده است. آنها که برای مردمی که زیر چماق و قمه در حال جنگ اند، شعار عدم خشونت و حفظ آرامش را می دهند، جز هدف بازداشتن مردم از سرنگونی رژیم و استفاده از مردم بعنوان ابزار فشار برای رسیدن خود به قدرت چیز دیگری در سر ندارند. تا دیروز می گفتید رژیم اسلامی از درون قابل اصلاح است، و امروز که مردم پس از اقتضاح انتخابات متوجه شده اند که رژیم حتی به قواعد مسخره بازی انتخاباتی خودش هم پایبند نیست و اگر این بازی بخواهد به کوچکترین اصلاحی منتج گردد آنرا با خشونت بهم می زند، امروز که مردم در عمل متوجه بی پایگی شعار اصلاحات شده اند و برای همین مصمم به براندازی رژیم شده اند، شما شعار عدم خشونت را سر داده اید. آیا باز هم فکر می کنید رژیم از طریق مسالمت، از طریق انتخابات، از طریق صلح و صفا حاضر به اصلاحات مورد نیاز مردم است. اگر اینطور فکر می کنید، زهی حماقت، زهی ساده دلی، زهی کند ذهنی، و زهی ندیدن حقایق عریان.

البته فکر نکنید ما می گوئیم که اکنون وقت قیام مسلح است. نه ما هنوز در مرحلهٔ تکامل مسالمت آمیز انقلاب هستیم. مرحله ای که در آن انقلاب برای خودش و برای یورش نهائی مشغول جمع آوری نیرو می باشد، مرحله ای که هر چه طولانی تر شود بهتر است، زیرا برای روز قیام بیشترین توده ها را در خیابان

ها و در میدان مبارزه گرد آورده، در اختیار خواهد داشت و از اینرو، سریعتر و با درد و رنج کمتر کلک رژیم را خواهد کند و تلفات ناشی از قیام را به حداقل خود کاهش خواهد داد. این جنبهٔ تاکتیکی مسئله است که با جنبه استراتژیکی قیام و خشونت کاملاً فرق دارد. این فرق دارد که کسی بگوید هنوز وقت قیام و خلع سلاح دشمن و پایان دادن به خشونت و کشت و کشتار رژیم نرسیده، تا اینکه کسی بگوید اساساً به قهر نیازی نیست. قهر و اعمال خشونت چیز بدی است. مگر اینکه کسی اساساً قصد سرنگونی جمهوری اسلامی را نداشته باشد، ولی بخاطر اینکه در بحبوحهٔ مبارزه خونین مردم جرات گفتن چنین چیزی را ندارد، به بهانهٔ صلح طلبی و با شعار عدم خشونت سعی در منصرف کردن مردم از ریشه کن کردن نظام داشته باشد. بله ما و همه می دانند که خشونت چیز بدی است و مبارزه مردم از یک نظر بخاطر رفع همین خشونت است. ولی انسان باید بسیار ساده لوح باشد که نفهمد وقتی دشمن مسلح و مشغول یکار بردن بدترین نوع خشونت است، تنها راه جلوگیری از خشونت، اعمال خشونت انقلابی بر علیه خود خشونت است.

باز هم در اینجا بگویم که شعارها هم مانند موجودات زنده دارای یک روند تکاملی اند و مدام از مرحله ای به مراحل دیگر تکامل می یابند. از شکل تبلیغی به شکل ترویجی و از شکل ترویجی به شکل تهییجی و از این شکل به شکل عملی. اگر ما 30 سال پیش که اکثریت مردم حامی جمهوری اسلامی بودند و هیچ آگاهی نسبت به ماهیت آن نداشتند در جزوه ها و اعلامیه ها می گفتیم و می نوشتیم سرنگون باد جمهوری اسلامی، این شعار جنبه تبلیغی داشت نه عملی یا تهییجی. یعنی قصد از آن دعوت مردم به قیام نبود، بلکه هدف آموزش مردم و آگاه ساختن آنها به این حقیقت کلی بود که جمهوری اسلامی یک نظام سرکوبگر و ضد دموکراتیک است و فقط از طریق سرنگونی و نه مثلاً انتخابات می شود از آن دفع شر کرد، نه اینکه هم اکنون باید و میتوان آنرا سرنگون نمود. در آن زمان بخاطر آنکه بسیاری از مردم و حتی بسیاری از نیروهای روشنفکر و چپ نسبت به ماهیت رژیم متوهم بودند، این شعار را تنها می شد بعنوان یک مسئلهٔ نظری مورد بحث و فحص قرار داد و لذا تنها جنبهٔ تبلیغی داشت. ولی همینکه کم کم سرکوب های رژیم گسترش یافت و مردم کم کم شروع به پی بردن به حقیقت امر کردند، راه برای ترویج این شعار در میان مردم هموار شد. لذا این شعار بتدریج شکل ترویجی بخود گرفت. طی آنچه که در این یکی دو هفته رخ داد، اگر کسی هم خرده توهمی نسبت به ماهیت نظام و ضرورت سرنگونی آن داشت، این توهم از میان رفت و در پی جنابات و سرکوبهای سبعانه رژیم شور و آرزوی سرنگونی رژیم بالا گرفت و

لذا این شعار به مرحله تهییجی تکامل یافت، یعنی می شد و لازم بود آنرا برای تهییج مردم و آماده ساختن آنها برای قیام بکار برد. اگر چنین شرایطی نبود و هنوز وقت تکامل این شعار به یک شعار تهییجی نرسیده بود مردم در پاسخ به اولین کسی که آنرا برای اولین بار در تظاهرات فریاد زده بود، آنرا بطور دسته جمع دم نمی گرفتند.

بنابراین می بینیم که این شعار وقتی که ملیون ها نفر از مردم به خیابان ها می آیند و شعار مرگ بر جمهوری اسلامی را سر می دهند، عملاً، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، خودبه خود و در سیر روند وقایع این چند روزه به یک شعار تهییجی تبدیل شده است. ولی این هنوز بعنوان فراخواندن عملی آنها به اینکار نیست، چون هنوز نیروی لازم برای اینکار فراهم نشده است، و بعبارت دیگر هنوز جا دارد که تکامل مسالمت آمیز انقلاب، تودهٔ بیشتری را بگرد این شعار جمع کرده و بمیدان آورد. ولی همینکه این مرحله هم به پایان برسد، یعنی وقتی که توده های ملیونی به خیابان ها آمده باشند، و خشمگین و بی هراس آمادهٔ قیام باشند، و بعبارت دیگر شرایط انقلابی به اوج خود رسیده باشد، آنگاه می توان از آنها عملاً دعوت به قیام نمود. در اینجااست که بکار بردن این شعار شکل عملی پیدا می کند. در این مرحله است که از مردم خواسته می شود عملاً دست به سرنگونی رژیم زده وارد فاز قیام مسلحانه شوند. البته، چون در حال حاضر بنظر می رسد که جنبش فاقد رهبری بوده و موسوی و همقطاران وی از روند وقایع عقب افتاده اند، بیشتر این محتمل است که قیام (اگر جنبش بتواند به چنین مرحله ای برسد) بطور خود به خودی به مرحله ای برسد که در آن مردم به ابتکار خود به پاسگاه ها و پادگان ها حمله نموده مانند زمان شاه با تصرف سلاح ها، خود کار رژیم را یکسره نمایند.

باید توجه داشت یکی از عواملی که باعث تکامل این شعارها و تکامل خود مراحل انقلاب می شود، حماقت ها و سرکوبگری های خود دشمن می باشد که با ددمنشی ها و سببیت های خود قدم بقدم به مردم می آموزد که جز از طریق سرنگونی راه دیگری در برابر آنها برای مقابله با رژیم وجود ندارد. اگر به تحولات همین ده دوازده روز نگاه کنید، ملاحظه می کنید که مردم ابداً با قصد سرنگونی وارد دعوی انتخاباتی نشدند. مسلماً آرزوی سرنگونی و محو نظام اسلامی را داشتند، ولی هرگز در فکر آن نبودند، و صرفاً برای تجمع، ابراز وجود، فشار به رژیم، جلوگیری از انتخاب شدن احمدی نژاد، و یا حتی تحقق کمی اصلاحات بدست موسوی به میدان آمدند. ولی خود تقلبات وحشتناک رژیم، سرکوبها و سببیت های آن، و این حقیقت که رژیم نشان داد که حاضر به کوچکترین مصالحه ای نیست، قدم به قدم مردم را به این حقیقت واقف ساخت که این

رژیم باید بزور برود و بدون سرنگون کردن آن هیچ آلترناتیو دیگری که بتوان در آن حتی اندک امیدی به اصلاحات بست، وجود ندارد. خود این سرکوبگری ها مردمی را که در ابتدا در نهایت مسالمت راه پیمائی می کردند و با هوشیاری سعی می نمودند بهانه بدست رژیم برای خشونت ندهند، و نگذارند که کار به درگیری بکشد را، وادار به زد و خورد با مامورین بسیج و لباس شخصی کرد. هنوز هم تا زمان نوشتن این مقاله (5 شنبه 25 جون) این درگیریها تا آنجا که به مردم مربوط می شود، تا حد زیادی جنبهٔ دفاعی داشته و قصدش دفع خشونت است. ولی از آنجا که دشمن دست از خشونت بر نمی دارد، خودش کاری خواهد کرد که محتملاً و خوشبختانه شعار سرنگونی قدم به قدم از مرحله کنونی آن به مراحل بعدی و سرانجام به مرحله عملی اش تکامل یابد.

اما منبع اصلی این نوع شعارها، شعار عدم خشونت، حفظ آرامش و امنیت کشور بجز آنها که از روی کودنی و ندیدن حقایق به آنها پناه می برند، کسانی اند که نه از روی نادانی و سطحی گری، بلکه آگاهانه، ولی از روی ترس از سقوط نظام، سقوط جمهوری اسلامی، به آنها متوسل شده اند. ستاد انتخاباتی میرحسین موسوی و سایر کاندیداهای دست چین شدهٔ شورای نگهبان و آیت الله های نگران شده از سقوط نظام از آن جمله اند و باید هم از آن جمله باشند. اینها هستند که دائماً و در هر بیانیه، نه یکبار و دوبار بلکه مکرراً از مردم می خواهند که آرامش خود را حفظ کنند و دست به خشونت نزنند. این آقایان جزو خود نظام اند و می دانند که اگر نظام بدست مردم سقوط کند، این ویرانی دامن آنها را هم خواهد گرفت. برای همین با تمام نیرو می کوشند مانع اعمال قهر مردم بر علیه نظام جمهوری اسلامی و بر اندازی قطعی آن شوند. به گوشه هائی از اظهارات آنها توجه کنید:

"ما مخالف نظام و اسلام نیستیم" (از

اعلامیهٔ حامیان میرحسین موسوی حامیان مهدی کروب)

"از همه مردم به ویژه جوانان عزیز تقاضا می شود که حق خواهی خود را همراه با صبر و متانت دنبال کنند و با کیاست و هوشیاری درصدد حفظ آرامش و امنیت کشور باشند" (از اعلامیه منتظری در 24 خرداد)

"برخود لازم می دانم که برای شما و همه مردان و زنان این مرز و بوم و استمرار اهداف مقدس نهضت و جمهوری اسلامی امام خمینی (سلام الله علیه) که همان اسلام ناب طرفدار کرامت و حقوق انسانهاست - دعا نمایم... در خاتمه همه ملت را به آرامش و حفظ نظم دعوت می نمایم" (از نامه آیت الله صناعی به میر حسین موسوی در 25 خرداد)

■ ■ ■

اینک دوگام به پیش بدون گامی به پس

عباس سماکار



را به هم ریخته و آنان را واداشته است که برای دولت احتمالی آینده ایران حساب داد و ستد و روابط سیاسی خود را باز کنند . نکته آخر این که؛ تزلزلی در نیروهای نظامی و بخشی از آخوندهای عاقبت اندیش نیز پیش آمده و هرچه مردم پیش تر می روند، بیم مقابله مردم با آن ها به ترس شان انداخته است؛ به همین دلیل هم هست که رژیم، طبق خبرهای متعددی که از همه جا به گوش می رسد می کوشد محل زندگی بسیجی ها و نیروهای سرکوب گرش را به پادگان ها منتقل کند تا هم از حمله احتمالی مردم به محل سکونت آن ها بکاهد و هم از خطر تحت تاثیر قرارگرفتن آن ها جلوگیری کند. این حرکت از سر قوت نیست، از سر ناتوانی ست. رژیم سردرگم است. انقلاب در جوشش است، ما پیروز می شویم. ■■■

برای همه خون شعله های خیابان
عباس سماکار

شکوفه های جان

تنها تو نیستی با هستی سوزان جان و تنت
که در هجوم مرگ
سورخ سورخ می شود

تنها تو نیستی
که از خون به جوش می آیدت جان
از آن پس
که تن با گلوله سورخ می شود

نگاه کن
با بانگ خروس خوان خواب
شب روز می شود

شب با افق خون تلخ خیابان
با واقعیت سخت انقلاب
با دغدغه
با رویا

روز می شود

و جهان با پیامک رزم تو
تسخیر می شود

و تسخیر این جهان
با پیامک رزم تو
بی رمز و راز
آغاز می شود

و رزم تو با تکثیر پیامکت
هر روز آغاز می شود

نگاه کن
شب چگونه
در افق خون تلخ درازترین خیابان جهان
روز می شود

رسیدن یک انقلاب اجتماعی یک قرن فاصله دارد موافقت؟ خوشبختانه روند حرکت مردم چنان رو به رشد است که همین امروز یک اعتصاب همگانی، در مهمی عرصه های کارخانه و اداره و بازار و خیابان در دستور کار قرارگرفته است و مردم برای تداوم مبارزاتی خود به یک ابزار تازه دست زده اند. عالی جنابان باید بگویند اگر خامنه ای کوتاه آمد و آنان ناگهان بر مسندشان تکیه زدند، چه خواهند کرد .

این روند، نشان می دهد که خامنه ای و جناح حاکمش واقعاً در مخمصه ی بزرگی قرارگرفته اند. آن ها ضمن این که مجبور شده اند تقلب در انتخابات را بپذیرند و از سه میلیون رای تقلبی صحبت می کنند، باز حیرانند که چنین کثافت کاری بزرگی را دلیل پیروزی احمدی نژاد بدانند یا نه؛ زیرا با پذیرش این امر شکست خود را در بازی پذیرفته اند و سرنوشت شان در خطر خواهد بود و با نپذیرفتن آن هم، با اعلام این تقلب، بدون این که بخواهد به حقانیت مبارزهی مردم اذعان کرده اند .

آن ها حیران از این مبارزات و سردرگم و پر از تناقض راه برون رفتی نمی یابند. اوضاع از نظر آن ها به قدری وخیم است که در این مدت، یعنی پس از آغاز مبارزات مردم، دیگر احمدی نژاد از صحنه عمومی غیب شده و رژیم ترجیح می دهد که او دیگر بلبلی نکند تا خطر انفجار جامعه در اثر سخنانش پیش نیاید. رژیم خوب می داند که حضور چهرهی منفور احمدی نژاد برابر است با تازه شدن داغ مردم. آفتابی شدن احمدی نژاد تنها به درد دامن زد به شعله های بلندتر انقلاب می خورد؛ و الی، او مانند روز پس از بیرون آمدنش از صندوق جادو جنبل مضحکه انتخابات، می آمد و باز شیرین زبانی می کرد .

اکنون حتی برای کشورهای سرمایه داری مرکزی جهان هم روشن شده است که انقلاب ایران می رود تا تکلیف را روشن کند. همین امروز در سایت های آلمانی زبان می خواندم که زمزمه این را سر داده اند که آیا رژیم جمهوری اسلامی زمانش به سر نرسیده است؟ و این مطلب، واقعا تازگی دارد؛ زیرا در تمام این سال ها که مردم ایران دست به مبارزات گوناگون زدند و شورش های بزرگی در شهرها، محلات، دانشگاه و دیگر عرصه های زندگی اجتماعی برپا شد، هرگز چنین لحنی نسبت به سرنوشت رژیم جمهوری اسلامی در این مطبوعات دیده نشده بود. اما اکنون این مبارزات مردم ایران است که همه معادلات و حساب و کتاب ها

کارشان، مثل گذشته به سرکوب مردم می پرداختند. هم اکنون نیز مسئله و موضع آن ها تفاوتی نکرده است. موسوی به عنوان مشخص ترین فرد این جناح، همچنان به قانون اساسی و به ولایت فقیه جنایت کاری که به قول خود او دارد به نام دین قتل عام می کند وفادار است و حاضر است خامنه ای خلعت ریاست جمهوری را به او ببخشد تا دوباره به او تعظیم و تکریم کند و سلطه اش را در تعیین زندگی مردم بپذیرد و دوباره همان آش باشد و همان کاسه. فراموش نکنیم که چنین سیاست هائی در مهمی دوران های انقلابی در تمام جهان از سوی مهمی سلطه طلبان باب بوده و آن ها به مردم گفته اند؛

**اینک دیگر بحث بر سر این نیست
که جنبش مبارزاتی مردم ایران تا
کی می تواند مقاومت کند؛ بلکه
بحث بر سر این است که جمهوری
اسلامی تا کی می تواند دوام
بیاورد و تیغ سرکوبش کی از کار
می افتد. همه آن ها که از ابتدا به
این حرکت با دیده تردید می
نگریستند، اکنون باید دریافته
باشند که این یک دوران انقلابی
ست...**

اکنون دیگر به خانه های تان بروید و بگذارید ما کار خودمان را بکنیم و دوران «سازندگی» را پیش ببریم. اما در مهمی این دوران ها هرگز معلوم نشده است که دوران سازندگی، چگونه بدون حضور میلیونی مردم در تعیین سرنوشت اجتماعی شان ممکن است؟

سبزپوشان عالی جناب باید اکنون با رشد جنبش و جان دادن مردم در صحنه های نبرد دیگر آشکارا موضع خود را در برابر خواست های سرکوب شده ی این سی سال روشن کنند. آن ها باید بگویند حداقلی از این خواست ها را که می توانند بپذیرند کدام است؟ آیا با تغییر قانون اساسی و زدودن قانون ضد انسانی ولایت فقیه موافقت؟ آیا با آزادی حجاب و برابری زن و مرد، آزادی تشکل و حزب، آزادی افراد برای انتخاب شدن و انتخاب کردن، آزادی مطبوعات، تامین معیشت عمومی، امنیت شغلی، امنیت فردی و از این گونه خواست ها که در قاموس رژیم های متعارف سرمایه داری نیز می گنجد و تحقق آن ها هنوز تا به ثمر

اینک دیگر بحث بر سر این نیست که جنبش مبارزاتی مردم ایران تا کی می تواند مقاومت کند؛ بلکه بحث بر سر این است که جمهوری اسلامی تا کی می تواند دوام بیاورد و تیغ سرکوبش کی از کار می افتد. همه آن ها که از ابتدا به این حرکت با دیده تردید می نگریستند، اکنون باید دریافته باشند که این یک دوران انقلابی ست. دوران اعتلائی و انقلابی را از روی امکان پیروزی آن ارزیابی نمی کنند. حضور میلیونی مردم و آن هم نه به ناگهان و نه بدون تداوم در خیابان ها، مبارزات دلیرانه ای که شب و روز نمی شناسد و از رختخواب و دمیدن روز آغاز می شود و در سطح کارخانه و اداره و خیابان جریان می یابد و شب نیز آرام ندارد و بر بام خانه ها، جبهه ای به گسترده گی مبارزات خیابانی باز می شود و حتی در خواب نیز رویای شیرین آزادی و دگرگون و مبارزه برای آن و گذاشتن دل و جان در این راه ادامه می یابد همگی نشان می دهد که این یک دوران انقلاب واقعی است .

کجای دنیا، و در کدام دوره سراغ داشته اید که انبوه میلیونی مردم به این سرعت و با این همبستگی و عزم قاطع به میدان مبارزه با رژیمی تا دندان مسلح وارد شوند که ذره ای حس انسانی و مهربانی در آن وجود ندارد و تا کنون جز کشتار و بدبختی و زندان و شکنجه برای مبارزان مردمی حاصلی نداشته است؟

کدام انقلاب پیروز و شکست خورده تا کنون با این سرعت امکان بسیج ملیونی و این چینی داشته است؟ آیا انقلاب بهمن ۵۷ نیز توانسته بود با این شدت به مرحله های بالا برسد و علی رغم کشتار سبعانه ای که تاکنون صورت گرفته است، حتی دمی از نفس نیافتد؟

همه آن ها نیز که می کوشیدند در بوق تبلیغاتی جناح اصلاح طلب بدمند و حرکت مردم را ناشی از تبرک حضور این عالی جنابان سرکوب گر پیشین و سبزپوش کنونی جلوه دهند و مردم را به نام جلوگیری از خشونت، از دفاع از خود مسلحانه و غیرمسلحانه باز دارند، اکنون دیگر باید دریافته باشند که این عالی جنابان، به لطف حضور میلیونی مردم است که صدای نازک شان در اعتراض، و آن هم نه در دفاع از حقوق مردم، بلکه در دفاع از سهم خود در این نظام جهنمی به گوش می رسد و اگر مردم از تهدید خامنه ای جلاد می ترسیدند، آن ها نه تنها قدمی از قدم برنمی داشتند؛ بلکه در اتحاد دوباره با رهبر جنایت

نامهٔ سرکشاده دانشجویان برابری طلب ایران به هوگو چاوز

محمدرضا احمدی/ پژمان رحیمی
نوشته شده در 8 تیرماه

**آقای چاوز خجالت بکشید!
سوسیالیست ها علیه بنیادگرایی و
سرمایه داری هستند!**

آقای چاوز در خبرها شنیدیم که باز هم با رئیس جمهور تقلبی رژیم بنیادگرا و سرمایه داری ارتجاعی جمهوری اسلامی تماس گرفته اید و به او قوت قلب داده اید که جلوی هجوم امپریالیست ها مقاومت کند!! احمدی نژاد هم گویا به شما قول داده که آنان را سرکوب کند!

ما با مواضع دولت شما آشنا هستیم و تحولات جامعه ی شما را پی گیری می کنیم. ما بر خلاف شما که از تحولات ایران اندک اطلاعی ندارید، تحولات آمریکای لاتین همیشه مورد علاقه ی ما بوده است و مردم آزادی خواه ایران همواره از قهرمانان آمریکای لاتین به نیکی یاد می کنند و بسیاری از حرکت های سیاسی و اجتماعی ما هم الهام گرفته از مبارزات سیاسی مردم آمریکای لاتین بوده است. جنبش اجتماعی کنونی مردم ایران ذاتا عدالت خواه و برابری طلب است و ما آزادی را همبسته ی ضروری عدالت می دانیم. بهتر است از مشاورانتان کمک بگیرید تا بدانید که ایران یکی از کشور هایی است که بیشترین هزینه را در راه آزادی و سوسیالیسم داده است. کشتاری که از سوسیالیست های ایرانی شده در کمتر جایی سابقه داشته است. ما می دانیم که غرب و امپریالیزم آمریکا کاملا تحولات سیاسی ایران را دنبال می کنند و تمام تلاششان سوء استفاده از وضعیت موجود است و تنها به فکر منافع خود هستند. ما گمان نبرده ایم که آنان برای ما دلسوزی می کنند بلکه آنان هم به دنبال امتیاز گیری بیشتر از حکومت متزلزل کنونی هستند. مردم ایران حمایت های آشکار و پنهان غرب از حکومت کنونی را فراموش نمی کنند. سوال ما این است که طبق چه تحلیلی احمدی نژاد را نیرویی علیه امپریالیزم ارزیابی کرده اید؟ آیا صرفا لجن پراکنی علیه غرب و آمریکا کافی است که شما به این نتیجه برسید که کسی ضد

امپریالیست است؟

ما تحولات جامعه ی شما را پی گیری کرده ایم و می دانیم که جهت گیری ای سوسیالیستی دارید _ اگر چه انتقادات جدی ای هم به آن داریم _ و نزدیکی شما به دولت هایی مانند جمهوری اسلامی برای ما در چارچوب هایی قابل درک است و البته هیچ گونه عملکرد همسویی بین دولت شما و جمهوری اسلامی احساس نمی کنیم. اما سخنان تلفنی شما و تبریک عجولانه ی شما به یک متقلب را به هیچ وجه نمی توان توجیه کرد و به نظر ما در تقابل جدی با ارزش های انسانی و سوسیالیسم قرار می گیرد. دولت جمهوری اسلامی به طور کلی محصول عملکرد امپریالیزم است و جنگی

خود را فریاد زدند که با دهن کجی آشکار حاکمیت روبرو شدند. خشم مردم ایران از دروغ گویی و تقلب آشکار جناح احمدی نژاد است. دوست شما که چنین به او قوت قلب می دهید - و مطمئن هستم که احمدی نژاد هم در دلش به حماقت شما می خندد- حتا حاضر نیست که قواعد بازی یک انتخابات بورژوایی آن هم با رنگ و بوی اسلامی و در چارچوب قانون اساسی عقب مانده ی جمهوری اسلامی را هم بپذیرد و چنان ناشیانه دست به تقلب زده اند که خشم مردم را بر انگیزخته است. این حضور میلیونی مردم ایران در خیابان ها توطئه ی امپریالیست ها نیست بلکه فوران خشم فروخته ی ملتی است که سی سال تحقیر و



Photo : Hassan Ghaedi

سرکوب شده است و دوست شما به سوی آنان آتش می گشاید و جوانان آزادی خواه که سرنوشت اعتماد کوچکشان به انتخابات را پی گیری می کنند را به خاک و خون می کشد. بهتر است اخبار ایران را دقیق تر دنبال کنید و چنین در مقابل خواست عمومی مردم ایران قرار نگیرید. کودتایی که علیه خودتان شد را به یاد بیاورید. سوسیالیست ها در ایران از شما حمایت کردند و به نفع شما روشنگری کردند و حالا شما از پشت به ما خنجر می زنید و جناح هار سرمایه داری وابسته ی جمهوری اسلامی را حمایت می کنید و زمینه را برای غلطیدن جنبش آزادی خواهانه و برابری طلبانه ی ایران به دامن امپریالیزم را فراهم می کنید چرا که اظهارات غیر مسئولانه ی شما به حساب سوسیالیست ها گذاشته می شود و ما مجبور هستیم موضع فرصت طلبانه و ضد سوسیالیستی شما را افشاء کنیم. سوسیالیست ها در ایران از موضعی متفاوت اما کاملا همدلانه در کنار جنبش کنونی مردم ایران قرار گرفته اند و بر خلاف شما هیچ توهمی نسبت به لفاظی ها و دروغ پردازی های احمدی نژاد درباره ی عدالت و مستضعفان

نداریم. دوست شما، احمدی نژاد قوانین ضدکارگری ای که دولت های قبلی- همین جناحی که امروز روبه رویش قرار گرفته است- به تصویب رسانده بودند را با خشونت تمام پی گیری کرده است. تشکل های کارگری را مورد حمله ی بی رحمانه قرار داده و بسیاری از فعالان کارگری و اجتماعی را به زندان انداخته است و تحت شدیدترین شکنجه ها قرار داده است. در دولت احمدی نژاد سانسور کتاب و مطبوعات شدت یافته و از جمله ناشرانی که آثاری در نقد سرمایه داری را منتشر می کردند را به شدت محدود کرده و به تازگی- درست در آستانه ی انتخابات- یکی از این ناشرین را توقیف کرده است و یکی از دست اندر کارانش اکنون در زندان روزگار سپری می کند.

در سال 2002 که علیه شما کودتا صورت گرفت، اتحادیه ی اروپا و آمریکا عجولانه بیانیه صادر کردند و خوشحالی خود را از سرنگونی شما پنهان نکردند، پس ما به شما حق می دهیم که به آنان بدبین باشید. اما حمایت ظاهری آنان از اعتراضات مردم ایران نباید شما را به این نتیجه برساند که ما گوش به فرمان آنان هستیم و احمدی نژاد را ضد غرب توصیف کنید و برای سرکوب مردم به او قوت قلب بدهید. در این جنگی که میان دو جناح حکومت در گرفته است و کودتایی که یک جناح علیه جناحی دیگر صورت داده است نمی توان به این نتیجه رسید که یکی ضد غرب است و دیگری مورد نظر غرب. این دو جناح هر دو مستقیم و غیر مستقیم مجری برنامه های نئولیبرالیزم در ایران هستند و از نظر ما جنبش کنونی مردم ایران صدای مستقل خود را دارد و ما از حمایت مردم از یک کاندیدای خاص اصلا احساس نگرانی نمی کنیم چرا که معتقدیم مردم مطالبات خود را جدای از این جناح بندی ها هم پی گیری می کنند و این صدا باید به گوش شما و دوست متقلبان برسد!

آقای چاوز شما عادت دارید و این از صفات پسندیده ی شماست که به سران دیگر کشورها کتاب معرفی می کنید و آنان را به آگاهی بیشتر دعوت می کنید. ما هم شما را به مطالعه ی بیشتر درباره ی تاریخ ایران و پی گیری دقیق تر اخبار ایران دعوت می کنیم. شاید آقای "آلن وودز" را بشناسید. او یکی از دست اندرکاران کمپین بین المللی «دست ها از ونزوئلا کوتاه!» بوده و اکنون بهتر است به مقالات ایشان درباره ی جنبش آزادی خواهانه ی مردم ایران توجه کنید تا چنین وقیحانه جنبش مردم ایران را به امپریالیزم نسبت ندهید و چنین شرم آورانه به اظهار همدردی با یک متقلب- ملایم ترین صفتی که ادب اجازه ی عنوان کردنش را می دهد- نپردازید.

■ ■ ■

روشنگر متعلق به شماست!

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.

که خواهان نابودی نظام اسلامی اند روبرو می شوند. لذا برای آنکه هدف اصلی خود را پوشانده، به بهانه ی مردم پسندتری متوسل شوند، سعی می کنند به بهانه ی حفظ اتحاد، و جلوگیری از تفرقه، این شعارهای مردم پسند ولی عوامفریبانه، پرچم را بهانه کرده، از اینطریق مانع ورود دسته ی مقابل به میتینگ های خود شده، از اینطریق خود را از شر شعار مرگ بر جمهوری اسلامی راحت کنند. بنابراین، می بینید که دعوای برخلاف آنکه بعضی نگران آنند که ابراز نظرات و بالا بردن پرچم ها باعث تفرقه در جمع می شود، بالعکس این نادیده گرفتن اختلافات است که اگر به آنها فرصت بروز داده نشود مانند غده ی چرکی باقی می ماند و با عفونتی که ایجاد می کند، موجب کینه و جدائی و حتی جنگ و درگیری های علاج ناپذیری شود. تجمعی که در آن همه یک پرچم داشته باشند، تجمع یک حزب است نه یک ملت. در ملت شما مذهبی دارید، کمونیست دارید، سلطنت طلب دارید، سازشکار دارید، رادیکال دارید، ملی مذهبی دارید و هزار و یک طرز عقیده و فکر دیگر. همه اینها باید در آزادی کامل بتوانند خود را بیان نموده و با هم جر و بحث کنند. این نشان فرهنگ بالا و خلاق یک جامعه است. از نظر من زیبا ترین تجمع سیاسی آنست که برافراشته بودن هزاران پرچم گوناگون در آن نشان اتحاد و همزیستی هزاران فکر و سلیقه ی گوناگون در کنار هم باشد. بعلاوه، آزادی بیان حق هر فرد است. شما یه چه حقی به خود اجازه می دهید که آنرا بنا به این یا آن مصلحت حتی برای یک لحظه تعطیل نمایند؟ چه کسی بشما این حق را داده است؟ جز اینکه با این سخن دارید، ، شاید هم بدون آنکه متوجه باشید، جنبش را از هدف اصلی اش که در مرحله ی کنونی آزادیست منحرف می کنید؟ هیچ میدانید چرا غربیها که در این مورد از ما تجربه تاریخی بسیار بیشتری دارند نام آنرا گذارده اند آزادی ابراز وجود

(Freedom of expression)و نه صرفا آزادی بیان (Freedom of speech). زیرا بیان تنها یک فرم ابراز وجود است. لباس، پرچم، سرود و اشکال دیگر آنست که حق بکار بردن همگی آنها باید به یکسان و بدون هیچ دلیل و بهانه ای مورد احترام قرار گیرد. اما حقیقت اینست که پشت دعوای آوردن و نیاوردن پرچم دعوای مهم دیگری خوابیده است. دعوای موافقین و مخالفین نظام ولایت فقیه. اگر خوب دقت کنید مخالفین آوردن پرچم بیشتر اصلاح طلبان، یعنی سبزها و شرکا و آنهایی هستند که قصدشان اصلاحات در نظام جمهوری اسلامی و نه سرنگونی آنست. برای همین در میتینگ هایشان هیچ شعار سرنگونی یا مرگ بر جمهوری

دنباله روی کنند و این چیزی جز تکرار انقلاب گذشته به شکل جدید نیست. ولی اگر پاسخ شما دومی است، شما از خطای گذشته درس گرفته اید و در صدد ساختن جنبشی هستید که هدف اصلی و گامهای خود را در هر مرحله آگاهانه و پس از شنیدن نظرات مختلف انتخاب می کند. ارزش آزادی را می شناسد و قدر آنرا میداند و برای همین آنرا فدای هیچ چیز دیگر منجمله وحدت نمی کند، زیرا می داند که وحدتی که براساس آزادی عقیده و بیان آحاد آن بدست نیامده باشد یک وحدت کور، گوسفند وار، و همان وحدت نوع اسلامی است. این نغمه های وحدت طلبی کور همیشه از جانب نیرویی می آید که در راس جنبش قرار دارد و نمیخواهد مورد بازخواست و انتقاد قرار بگیرد. در حالیکه لازمه ی گام درست بجلو برداشتن، وجود نظرات متفاوت در جنبش، یعنی امکان سبک و سنگین کردن مسیر آینده توسط افراد مختلف و از زوایای گوناگون است. این همان دموکراسی و حق آزادی بیان است. اصلی که هیچ چیز نباید وسیله و بهانه تعطیل آن گردد. همانطور که اعضای یک خانواده متفاوتند، یک ملت هم بطور ناگزیر از گروه ها، احزاب، طبقات، سلیقه ها و نظریات متفاوتی تشکیل شده است که شما نمیتوانید آنها را نادیده گرفته، فرصت ابراز به آنها را ندهید .

سبزها و شرکا و آنهایی هستند که قصدشان اصلاحات در نظام جمهوری اسلامی و نه سرنگونی آنست. برای همین در میتینگ هایشان هیچ شعار سرنگونی یا مرگ بر جمهوری اسلامی شنیده نمی شود. شعارها بیشتر در مورد احمدی نژاد، انتخابات، و امثال اینهاست. نمونه جمع تازه تشکیل شده ی "کمیته همبستگی با ملت ایران" در تورنتو است که بطور رسمی یا غیر رسمی متشکل از سبزها، شهروند، توده ای و اکثریتی ها، و حزب لیبرال و ستاره ی ایرانی آن آقای مریدی و شاید هم عده ای از افراد سابق دو خردادی اند که در میتینگ هایشان (مثل میتینگ پارک کوئینز در روز یکشنبه 21 جون، و میدان لس من در جمعه 26 جون، هرگز شعار مرگ بر جمهوری اسلامی نمی دهند و گاهی حتی پرچم جمهوری اسلامی هم در میان آنها بخصوص در میان سبزها و دانشجویان دیده می شود) در حالیکه پرچمی ها (یعنی طرفداران آزادی آوردن پرچم)، طرفداران سرنگونی نظام جمهوری اسلامی و شعار مرگ بر جمهوری اسلامی، یعنی عمدتا سلطنت طلبان و کمونیستهایند. سلطنت طلبان برای برقراری بساط چپاول سابق خود بجای بساط چپاول موجود، و کمونیستها هم برای برقراری نظام مورد علاقه ی خود. طبیعتا اولی ها نمی توانند در این دعوا با دلیل واقعی خود، یعنی مخالفت با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی قدم بمیدان بگذارند، چون بازنده شده و با مخالفت مردم

درخواست غیر دموکراتیک نرفته و کار به اختلاف و رفتن پیش سید عزالدین حسینی، روحانی پرنفوذ کردستان کشیده بود. او هم حکم داده بود که راه حل اینست که هر کس آزاد باشد تا پرچم خود را بلند کند تا اختلافی پیش نیاید. در نتیجه پس از چندی، در حالیکه در تهران و سایر نقاط ایران خمینی در سایه ی سیاست خفقان گرفتن دیگران و در نتیجه مصون ماندن از انتقاد و افشا، به بتی تبدیل شده بود، در کردستان، مفتی زاده، آخوند ارتجاعی کرد که حامی و همزاد خمینی بود و در میان سنی ها نقش مشابه خمینی را ایفا میکرد، چنان در میان مردم توسط همان کمونیستها و دیگران افشا و برملا شد که با فصاحت طرد و اگر اشتباه نکنم از کردستان پا به فرار گذارد .

جالب است که دوباره، حالا که مردم یکبار دیگر بپاخواسته اند و مسئله رهبری جنبش به مسئله ی تعیین کننده و حیاتی تبدیل شده است، آنها که در این جنبش دست بالا را دارند، باز همان نغمه وحدت طلبی کاذب را که در سال 57 منجر به شکست انقلاب و سرکوب آن شد، علم کرده اند تا با خفه کردن دیگران با خیال راحت مردم را ناخواسته براه مورد دلخواه خود ببرند .

بنظر من مسئله ی اصلی در اینست که آیا ما دنبال یک وحدت کور و گوساله واریم یا در پی وحدت متکثر و آگاه. من فکر می کنم ملتی که کاملا یکدست بوده و هیچ اختلاف نظری در بین افراد آن مطرح نباشد، یک ملت مرده، دیکتاتور زده و فاقد خلاقیت فکری است. چنین ملتی همچون گله ی گوسفندی است که فقط به یک چوپان احتیاج دارد که فارغ از هر گونه انتقاد و بازخواهی بعنوان یک رهبر بی چون و چرا، ملت را به ناکجا آباد مورد دلخواه خود، ببرد. این همان اتفاقی بود که در سال 57 برای ما اتفاق افتاد. حتی من میگویم حزبی که در آن همه متحد النظر باشند و در کمال وحدت همه رو مایه، و گوسفند صفتی است که هرگز ره به جایی نخواهد برد. بله وحدت چیز خوب و ضروری برای هر مبارزه و کاریست، زیرا بدون آن هیچ امری بجلو نمی رود. ولی آن وحدتی پیروزی ما را تضمین می کند که وحدت عناصر آگاه باشد. آگاه در مورد چه؟ در مورد اینکه در هر مرحله، قدم بعدی در مسیر مبارزه کدام است. سوال اینست که این قدم بعدی باید چگونه تشخیص داده شود؟ آیا باید آنرا فقط رهبر و حزب حاکم تعیین نماید؟ یا این قدم بعدی باید در یک محیط آزاد که همه در باره ی آن به بحث و تبادل نظر می پردازند و کم و کاستی های آنرا مورد ارزیابی قرار می دهند، تشخیص داده شود. اگر پاسخ شما اولی است، بدا بحال شما. شما دارید عنان ملت را بدست یک نفر می دهید که دیگران کورکورانه از او و بدون اینکه حق انتقاد و بیان نظر خود را داشته باشد،

عَلَم وحدت خواهی برای خفه کردن دیگران



سید علی خامنه‌ای

سی سال پیش وقتی در سال 57 بدنبال جنبش عظیم توده ای بر علیه رژیم شاه پس از مدتها دیکتاتوری برای اولین بار فضا باز شده بود، و افراد و گروه های مختلف میتوانستند آزادانه ابراز وجود کرده نظریات خود را در مورد انقلاب و مسائل مطروحه بیان نمایند، حزب الهی ها که در جنبش دست بالا را پیدا کرده بودند، به بهانه ی وحدت و با شعار اتحاد اتحاد و اینکه حالا وقت تفرقه و بحث نیست و همه باید یکصدا بر علیه دشمن مبارزه نمائیم، و بحث و اختلافات را می گذاریم برای پس از سقوط شاه، شروع به خفه کردن صدای دیگران کردند، و هیئات که وقتی شاه سقوط کرد، از آنجا که دولت و ارتش را در دست داشتند و سپاه را نیز بسرعت تشکیل دادند، بکمک این نیروهای سرکوبگر، نه تنها به هیچکس اجازه ی سخن گفتن ندادند، بلکه سیاهترین دیکتاتوری تاریخ معاصر را نیز بوجود آوردند. در آنزمان من در زندان اوین پنجمین سال اسارتم را می گذراندم. بحبویه ی تظاهرات خیابانی بود. هر روز برای ما خبرهای تازه ای از بیرون می آوردند. روزی این خبر در بند پیچید که در راهپیمائی عید فطر یا روز دیگری یادم نیست، همینکه کمونیستها برای اولین بار پرچم خود را در میان تظاهرات بالا بردند، حزب الهی ها به سر آنها ریختند و با ابراز اینکه حالا همه باید یکصدا و متحد باشیم، از آنها خواستند که تفرقه افکنی نکنند. به محض پخش این خبر در زندان، زندانیان به دو دسته تقسیم شدند. اکثریت زندان که نسبت به خمینی متوهم بودند و از میان رفتن نفوذ امپریالیسم و استقلال برایشان مهمتر از مسئله آزادی بود، بر وحدت خواهی حزب الهی ها صحه گذاردند و حرکت چپی ها را در پائین آوردن پرچم سرخ تایید کردند. من و مسلما کسان دیگری با این امر مخالف بودیم و عقیده داشتیم که بنا بر اصل آزادی بیان نباید تن به چنین خواستی از جانب هر کس که باشد بدهیم و این باعث میشود که ما و دیگران نتوانند خود را در میان مردم مطرح نموده و مانع افتادن تمام قدرت بدست خمینی گردند. ولی البته در درون زندان، همانطور که در بیرون، ما در اقلیت بودیم .

بعدها وقتی که از زندان آزاد شدم شنیدم که همین اتفاق در کردستان هم افتاده بود. با این تفاوت که در آنجا کمونیستها یعنی کومه له ایها که نسبتا قویتر بودند، زیر بار این

اسلامی شنیده نمی شود. شعارها بیشتر در مورد احمدی نژاد، انتخابات، و امثال اینهاست. نمونه جمع تازه تشکیل شده ی همبستگی با ایران در تورنتو است که بطور رسمی یا غیر رسمی متشکل از سبزه‌ها، شهروند، توده ای و اکثریتی ها، و حزب لیبرال و ستاره ی ایرانی آن آقای مریدی و شاید هم عده ای از افراد دو خردادی اند که در میتینگ هایشان (مثل میتینگ پارک کوئین در روز یکشنبه 21 جون، و میدان لس من در جمعه 26 جون، هرگز شعار مرگ بر جمهوری اسلامی نمی دهند و گاهی حتی پرچم جمهوری اسلامی هم در میان آنها بخصوص در میان سبزه ها و دانشجویان دیده می شود) در حالیکه پرچمی ها (یعنی طرفداران آزادی آوردن پرچم)، طرفداران سرنگونی نظام جمهوری اسلامی و شعار مرگ بر جمهوری اسلامی، یعنی عمدتا سلطنت طلبان و کمونیستهایند. سلطنت طلبان برای برقراری بساط چپاول سابق خود بجای بساط چپاول موجود، و کمونیستها هم برای برقراری نظام مورد علاقه ی خود. طبیعتا اولی ها نمی توانند در این دعوا با دلیل واقعی خود، یعنی مخالفت با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی قدم بمیدان بگذارند، چون بازنده شده و با مخالفت مردم که خواهان نابودی نظام اسلامی اند روبرو می شوند. لذا برای آنکه هدف اصلی خود را پوشانده، به بهانه ی مردم پسندتری متوسل شوند، سعی می کنند به بهانه ی حفظ اتحاد، و جلوگیری از تفرقه، این شعارهای مردم پسند ولی

عوامفریبانه، پرچم را بهانه کرده، از اینطریق مانع ورود دسته ی مقابل به میتینگ های خود شده، از اینطریق خود را از شر شعار مرگ بر جمهوری اسلامی راحت کنند. بنابراین، می بینید که دعوای آوردن و نیاوردن پرچم بهانه ایست برای پوشاندن دعوای اصلی یعنی همان دعوائی که در ایران هم جریان دارد. اینکه آیا جنبش توده ای در ایران باید از چهارچوب دعوای میان دو جناح ارتجاعی حاکمه (رفسنجانی و خامنه ای) عبور کرده، به مبارزه ی میان مردم و کل نظام اسلامی تبدیل شود (که تقریبا شده است) یا باید در همان چهارچوب تنگ و ارتجاعی اولیه خود باقی بماند.

اما شاید بهترین راه برای حفظ اتحاد و در عین حال حفظ استقلال نظرات و شعارها این باشد که در تجمعات عمومی یک تریبون آزاد برپا شود و در آن همه جریانات، احزاب و شخصیتها صرفنظر از عقاید و گرایشاتشان پیامهای کوتاه ولی مطابق میل خود را بدون هیچگونه محدودیت و سانسوری قرائت و حتی شعارهای مورد نظرشان را اعلام کنند. دراینصورت این خود جمعیت است که با عکس العمل خود پاسخ مناسب را به آنها میدهد: با تکرار آن شعارها گوینده را تایید می کند، یا با سکوت و حتی هو کردن عدم توافق خود را اعلام می دارد. در این تجمعات همه می توانند شعارها و پرچم های مورد علاقه خود را بیاورند، ولی کسی نمیتواند وسط صحبت سخنرانان شعار بدهد یا برنامه ویژه ی خود را اجرا نماید. البته،

هر جریان یا شخصیت مستقل در ضمن می تواند برای خود برنامه جداگانه سخنرانی و تظاهرات هم بگذارد. ولی حد اقل هر از چند گاهی هم همه نیروها در یکجا متحدا جمع شده و با نمایش کل نیروهای موجود از مبارزات داخلی اعلام پشتیبانی می کنند. اداره و برنامه گذاری این میتینگ ها را هم میتوان به کمیته ای متشکل از همه نیروها و جریانات سیاسی داد. باید توجه داشت که اگر ما در کارهایمان نظم دمکراتیکی را برقرار کنیم، از آنجا که همه در آن سهم داشته و حق کسی پامال نمی شود، در نتیجه همه هم از آن نظم و قرار تبعیت می کنند. ولی همینکه انحصارگری و نادیده گرفتن این با آن نیرو مطرح باشد، آن نیرو نیز برعلیه نظم مزبور می شورد و در آن اخلال می کند. خود آنچه که در حال حاضر در ایران در جریان است از یک نظر چیزی خارج از این موضوع نمی باشد. شما نمیتوانید تریبون را در اختیار خود بگیرید، به دیگران فرصت ابراز نظاتشان را ندهید و از آنها بخواهید ساکت مانده خفقان بگیرند. البته، می توانید بگوئید که این برنامه را شما سازمان داده اید و آنها هم میتوانند بروند برنامه خود را سازمان دهند. ولی در اینصورت، کاری برای اتحاد همه ی نیروها و برگزاری نمایشاتی که بزرگترین جمعیت ها را در حمایت از مردم داخل به میدان بیاورد نکرده اید. بله، در ضمن همانطور که گفتم، هر کس هم میتواند برای خود برنامه های جداگانه گذاشته و تریبون را هر چقدر که میخواهد در اختیار

دیگری حق دارد منشاء هر نوع حرکت و جنبش سیاسی مورد علاقه خود باشد. ثانیاً، معلوم نیست این آقایان چگونه بخود اجازه می دهند بعنوان مقتش عمومی خواستار موضع سوپر ارزان در مورد رابطه اش با یک حرکت سیاسی معین شوند. این نوع برخوردها بی شباهت به برخوردهای اطلاعات جمهوری اسلامی با

شهروندان ایرانی نیست. ثالثاً، چگونه است که نویسندگان نوشته، اطلاعاتی را مبنای حکم نابخردانه ی خود یعنی تحریم سوپر ارزان قرار می دهند که برغم خودشان در صحت و کذب آن مطمئن نمی باشند. من فکر می کنم که این نوع برخوردها خاص افراد و گروه هائی می باشد که همانطور که ما در مقالات متعدد در این شماره نشان داده ایم، بموازات جمهوری



و سلطنت طلب باشد. معلوم نیست این آقایان به چه مجوزی به خود اجازه می دهند که 1) خود را وکیل و وصی کانادائی ها اعلام نموده، و 2) معترض حق دیگران در ابراز احساسات سیاسی خود شوند. چهارم اینکه، نویسندگان نوشته، پس از اینکه ادعا می کند که جریان مزبور سلطنت طلب بوده و سر رشته اش در دست سوپر ارزان می باشد، اظهار می دارند که در مورد صحت این خبر مطمئن نبوده و راست و دروغ آن به عهده ی گوینده اش می باشد، و بعد بر اساس فرضیه ای که خود به صحت آن اطمینان ندارند فرمان تحریم سوپر ارزان را می دهند. اولاً سوپر ارزان مانند هر کس

خود بگیرد. این نه تنها هیچ اشکالی ندارد، خیلی هم خوب است. ولی در ضمن میتوان هر از چند گاهی هم با ایجاد یک تریبون آزاد نیروی متحد همگانی را با شرکت همه نیروها به نمایش گذارد و به این پراکندگی ها و تفرقه ها به شکلی دمکراتیکی پایان داد. من از همه ی خوانندگان روشنگر می خواهم بطور جدی و پیگیرانه ای احزاب سیاسی خارج از کشور را تحت فشار قرار داده، در پاسخ به این طرح وادار به عکس العمل بنمایند. در داخل هم می بایست همین سنت بتدریج برقرار گردد. ما نمیخواهیم در تجمعات مختلف آقای موسوی یا هر فرد خاص دیگری به تنها سخنگوی جامعه ی ما تبدیل شود، چون چنین چیزی جز آنکه ما را از یک دیکتاتوری به دیکتاتوری دیگری رهنمون گردد، نتیجه دیگری نخواهد داشت. اگر ما افراد واقعا دمکراتیکی هستیم، باید از هم اکنون، و در جریان همین مبارزه ای که در گیر آن هستیم، شرايطی را بوجود بیاوریم که در آن همه جریانهای فکری و سیاسی، آزادانه نظرات خود را بیان داشته، در معرض دید مردم قرار دهند. این خود مردم اند که با شنیدن این نظرات تصمیم نهائی خود را در حمایت کمتر یا بیشتر از این یا آن جریان میگیرند. فراموش نکنیم که طرح خود از طریق حذف دیگران، هر چقدر هم بظاهر انقلابی یا دمکراتیک باشد، چیزی جز پایه ریزی یک دیکتاتوری جدید نیست.

■ ■ ■ ■ ■

اسلامی، سعی در ممانعت از دیگران در استفاده از حق بیان خود داشته، تلاش می کنند تا با خفه کردن دیگران تحت عناوین عوام فریبانه وحدت طلبی، آرامش طلبی، صلح خواهی و ... سلطهٔ انحصاری خود بر جنبش را تامین نمایند. من اکیدا تاکید می کنم که همهٔ ایرانیان باید از حق آزادی همه افراد و گروه های سیاسی صرفنظر از اینکه با نظریات و اهداف آنها توافق داشته باشند یا نه، دفاع نموده، با هر گونه توطئه ای در این زمینه از جانب هر کس که باشد قویا برخورد نمایند. .

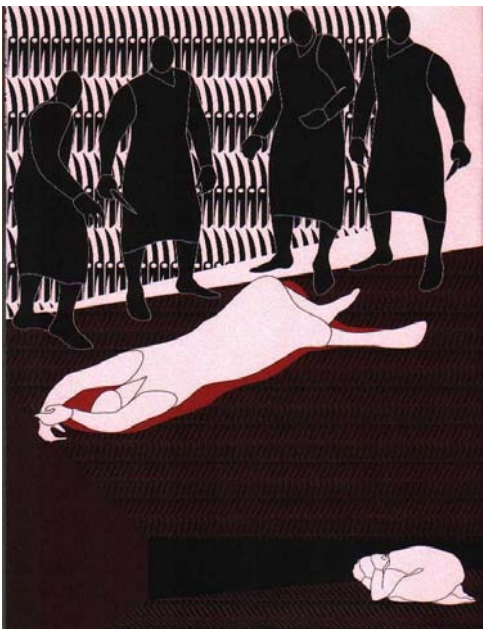
■ ■ ■ ■ ■



پرچم ها متعلق به

Toronto Iranians

قتل رهبر و بنیانگذار "جنبش همبستگی دانشجویان ایران" با ضربات دشنه و چاقو



طرح از: پرستو برومند، دختر "زنده‌یادان
داریوش و پروانه فروهر"

26 / 3 / 1388

در نهایت تأثر و تأسف دقایقی پیش یکی از هم‌زمان و یاران ما اطلاع داد که پیکر پاک و مقدس "پریسا" (زهره پیشدادیان) که در نبودن رهبر و بنیانگذار "جنبش همبستگی دانشجویان ایران"، یکی از گردانندگان این جنبش و درواقع نقش رهبری این جنبش را بعهدہ داشت، در بیابان‌های اطراف منطقه پردیس کرج در حالی که آثار بیش از "25" ضربه دشنه و چاقو در تمامی بدنش به وضوح قابل دیدن است و نیز گلویش را بسختی دریده اند کشف گردید .

دقیقا هنگامی که یاران ما مشغول فیلمبردای و گرفتن عکس از پیکر مقدس این شهید راه میهن بودند؛ با حمله نیروهای سرکوبگر رژیم ددمنش مواجه گشتند که ضمن دستگیر شدن چهارتن از یارانمان، دوربین و سایر شواهد و مدارک نیز ضبط گردید.

این هم‌رمز مبارز ما که توانسته در حین حمله مزدوران، با استفاده از تاریکی شب از محل حادثه بگریزد طی تماسی تلفنی با دفتر سازمان، ضمن اعلام این خبر افزوده است که گروهی از مردم هشیار منطقه پردیس کرج که هم‌زمان در محل حادثه حضور داشتند نیز با ضرب و شتم مامورین زخمی و ناگزیر به فرار گشتند که دوتن از این بیگناهان نیز همراه با یاران ما دستگیر و به خودرو مزدوران رژیم انتقال یافتند.

ما این فقدان را به خود، یاران و هم‌زمان خویش، خانواده این شیرزن مبارز و نیز پدر معنوی "پریسا" آقای دکتر رضا بحری تسلیت گفته و به شرافت خویش سوگند یاد می‌کنیم که انتقام این خون بناحق ریخته شده را بسختی خواهیم گرفت. برهای تکمیلی درباره این واقعه را در ساعات آینده به اطلاع همگان خواهیم رساند. ■■■

لستمن" نیز همان حرکت‌های موزیانه و فریبکاری‌های عوام‌فریبانه تکرار شد. این بار دیگر می‌دانستم که دعوت کنندگانی که زیر اسم "کمیته همبستگی با ملت ایران برای برگزاری انتخابات آزاد" پنهان شده اند، درواقع کمیته ای متشکل از اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی و توده ای/اکثریتی‌ها هستند، و هدفشان هم به قتل رساندن خیزش‌های توده ای اخیر است، نه حمایت از آن. اما با این هدف که باید صدای مردم ستمدیده ایران را به گوش جهانیان رساند و اجازه نداد که این مبارزات در چارچوب سیاست‌های اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی در عمل به قتل برسد تصمیم گرفتیم در این تظاهرات شرکت کنم و در حد توان خودم اجازه ندهم که کمیته مزبور که در واقع باید آنرا "کمیته هماهنگی برای به قتل رساندن خیزش‌های توده ای" نامید در مأموریتش موفق شود.

فعالین گروه‌های چپ اکثرا در آنجا بودند و همچون بار پیش پلیس بخاطر حمایت از "کمیته" مزبور افرادی را که آرم گروه‌های کمونیستی را حمل می‌کردند و علیه رژیم جمهوری اسلامی شعار میدادند را در قسمتی از میدان در محاصره خود گرفتند. در شرایطی که صدای سرودها و شعارها و سخنرانی‌های ما قطع نمیشد و بتدریج به تعداد کسانی که در سر دادن شعارهای انقلابی به ما می‌پیوستند، اضافه میشد، "کمیته هماهنگی برای به قتل رساندن خیزش‌های توده ای" به این در و آن در می‌زد که راهی برای خفه کردن صدای ما یعنی شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی از هر جناح و دسته" (که درواقع خواسته اصلی کارگران و دیگر زحمتکشان ستمدیده ایران است) پیدا کنند. اما موفق نشدند.

تجربه نشان داد که در حرکت فوق، هدف اصلی برگزارکنندگان کمیته مزبور یعنی "کمیته هماهنگی برای به قتل رساندن خیزش‌های توده ای" این بوده که اجازه ندهند کسی به کمونیستها بپیوند و نگذارند که شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" به شعاری همگانی تبدیل شود. اما هیچوقت نتوانستند بطور کامل در این کار موفق شوند. تعداد زیادی از ایرانیان (که اتفاقا وابسته به گروه‌های چپ هم نبوده و نیستند، اما انسانهای آزادیخواه و مخالف رژیم هستند) همیشه به صف ما پیوسته و با ما شعار داده و سرود انقلابی می‌خواندند.



تظاهرات بیابند. امضای زیر دعوت نامه‌ها خیلی گول زننده بود. اولین اطلاعیه دعوت به تظاهرات را که دیدم، متوجه ماهیت آنها نشدم. دقیق یادم نیست، اسمی شبیه به "انجمن حمایت- یا پشتیبانی- از مبارزات مردم ایران" داشت. اما وقتی که به آن تظاهرات رفتم، دیدم که این انجمن در واقع متشکل از اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی و توده ای/اکثریتی‌های شناخته شده مقیم تورنتو است.

اولین ماجرای که به رو شدن دست این جمع دغلکار و دشمن توده‌ها انجامید، وقتی بود که (در تظاهرات ۱۴ ژوئن در میدان "مل لستمن" تورنتو) پرچم رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را پشت تریبون سخنرانی خود آویزان کردند، و تلاش کردند که هر کسی را که شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" سر می‌داد را تحویل پلیس بدهند.

این دغلکاران با اشاعه ایده‌هایی مانند این که "باید اتحادمان را حفظ کنیم، شعار مرگ بر این و آن ندهید، مردم در ایران هنوز نمی‌گویند مرگ بر رژیم، ما هم موسوی را



نمی‌خواهیم اما هیچ رهبر دیگری نداریم، اگر رژیم بره آیا کسی بجز موسوی هست که مردم را رهبری کند؟ جوانها در ایران موسوی را می‌خواهند، ..." به رواج ناآگاهی در میان مردم دامن می‌زدند.

و از طرف دیگر دستگاه‌های تبلیغاتی (برخی از روزنامه‌های فارسی زبان) این گروه دغلکار نیز با دادن گزارش‌های نادرست در مورد کمونیست‌های مبارز، اینطور وانمود می‌کنند که گویا کمونیستها گروه‌های خیلی کوچک هستند که گاهی اوقات هم "تظاهرات یک نفره" برگزار می‌کنند.

در چنین شرایطی و با توجه به تشدید اعتراضات مردمی در ایران شنیدم که در 16 ژوئن قرار است دوباره تظاهراتی در میدان "مل لستمن" برگزار شود با توجه به تجربه حرکت قبلی کنجاو بودم که ببینم این بار چه کسانی این حرکت را فرا خوانده اند. تا شنیدم که باز هم کمیته ای تحت نام "کمیته همبستگی با ملت ایران برای برگزاری انتخابات آزاد" تشکیل شده و از ایرانیان مقیم تورنتو دعوت کرده که در تظاهرات میدان "مل لستمن" شرکت کنند. در تظاهرات ۱۶ ژوئن در میدان "مل

کمیته‌های "ناشناس"، ترفند جدید اصلاح طلبان برای جلب مردم به تظاهرات!

سهیلا دهماسی

در روزهای پرتلاطم اخیر، هر گاه که اخبار مربوط به جنایات رژیم به گوش ایرانیان آزادیخواه ساکن تورنتو می‌رسید، خشم و کینه آنها به جمهوری اسلامی هرچه عمیقتر میشد. مردم به یکدیگر تلفن می‌زدند، گاه با یادآوری صحنه‌های دلخراشی که دیده بودند گریه می‌کردند. از "ندا" ی به خون خفته مردم زحمتکش ایران صحبت می‌کنند و به برخی به همدیگر می‌گویند

"ای کاش در ایران بودیم و کاری میکردیم، باید صدای مردمان را به گوش افکار عمومی جهان برسانیم، باید جمهوری اسلامی را با تمام جنایتکارانی که آنرا اداره می‌کنند به آتش بکشیم، مردم ما صدا ندارند، رادیو و تلویزیون ندارند، برویم توی خیابانها و فریاد بزنیم که ۳۰ سال است که مردم زحمتکش ما در دست جنایتکاران جمهوری اسلامی اسیر هستند، به زنجیر کشیده شده‌اند ..."

این خشم و کینه مقدس مردم به رژیم (از هر جناح و دسته) و به اربابان رژیم (منجمله امپریالیست‌های کانادائی) امری نیست که از چشم کسی پنهان مانده باشد. درنتیجه، همه دشمنان خلق دست به دست هم داده و هر یک به طریقی در تلاش

اند تا نظام حاکم را حفظ کنند. و در همین راستا است که برای مقابله با کمونیستها و ایرانیان آزادیخواه که خواهان نابودی جمهوری اسلامی هستند به میدان آمده و می‌کوشند تا از سردادن شعارهای سرنگونی



جلوگیری کنند.

در کانادا قبل از اینکه مردم آزادیخواه بتوانند خودشان را برای حمایت از هموطنانشان متشکل کنند، یک سری تظاهرات عمومی در میادین و محلهای خرید ایرانیان اعلام میشد و از مردم دعوت میشد که برای حمایت از هموطنانشان به

Neda Agha-Soltan

By: Tim O'Brian



ندا، خون، خیابان

و بر تمام چاهار راه های جهان
حک شده ای
و عکس های کوچکی سه در چاهار
از عصر
تا انفجار فریاد پشت بام ها
در دست مادران می گردد:
_ ورودی بزرگ زندان اوین _
" ببخشید
شما تازه آزاد شدید؟
این عکس بچه ی منه
ندیدینش؟ "

از امام حسین
و فردوسی
حرفی برای گفتن نداشت
گذر کرده بودند
درست از قلب دانشگاه
اهدای خون،
و رسیدند
به انقلاب
که سیاه شده،
نفس می کشد زیر دوده
با تنگی نفس
عبور کرده بودند
تمام قد
و به رگ های خیابان
سرازیر
و کارگر شمالی
دست هایش قفل
در دست های کارگر جنوبی
و انقلاب
بر سر دست
بلند
بلند ...
بلند می شود
آخ ندا!!!
قلب تو اکنون

چند عکس تمام قد را
هل می دهد به سمت آزادی؟
و بر چاهار راه های
تمام خیابان های جهان
حک شده
تصویر بزرگی از چشمانت
و خون می پاشد
از گلوئی تصویر
و در
رگ های خیابان
تزریق
و رعشه گرفته اند
تمام تابلوها
بر تمام چاهار راه های جهان
ندا ! آآخ !
ندا!
ندا!
قلب تو اکنون
چندین تصویر تمام قد را
هل می دهد؟
و خون پاشیده در رگ های خیابان
ها
کارگر شمالی
کارگر جنوبی
و دوده

از حجم انقلاب
پاک می شود
و این همه
تصویر تمام قد
به وسعت میدان آزادی
خواهند رسید
ندا ! ندا !
آی ! آی !
آی ! ندا !
ما شبیه تو ایم
یا تو شبیه
به این همه تمام قد؟
چگونه است که یک قلب
می تپد
در این همه
که دویده اند
در رگ های خیابان
و انقلاب را
وصل
به میدان وسیع آزادی
ندا ! آآخ
ندا!!! ...

علیرضا عسگری
چاهار تیرماه هشتاد و هشت



در پاسخ آنکه ملت ما را خس و خاشاک خواند!

کرمی که فقط بر کف این خاک
خزیده‌ست
البته که غیر از خس و خاشاک
ندیده‌ست

ای نخل سرافراز جوان، کرمک
مفلوک
بالا‌تر از این، فکر بلندش نرسیده‌ست

این ملت رزم است که برخاسته هشیار
وان دولت ظلم است که اینگونه
خمیده‌ست

این نسل جوان وطنم هست و بنارم
درسی که گرفته‌ست و رهی را که
گزیده‌ست

صندوق به دوشی که گذشت از سر
بازار
دزدی است کزین حوزه به آن حوزه
دویده‌ست

پیغمبر دزدان که نشسته پس پرده
این سرقت بی‌سابقه را نقشه کشیده‌ست



با سارق صندوق بگوئید که افسوس
این بار برای تو کسی رأی نریده‌ست!

ابطال انتخابات.

با این حساب برخورد نیروها و جناحهای
گرد آمده به دور خامنه ای دو محور دارد:

1. قبول نتیجه انتخابات با یا بدون تحقیق
در مورد چگونگی برگزاری آن از ابتدا تا
انتها؛

2. سرکوب بیرحمانه هر نوع اعتراض
مردمی به هر شکلی تا جایی که آنها را
دوباره خانه نشین سازد.

این وضعیت باعث شده است که موسوی و
شرکایش بر سر یک "دو راهی" که به
مسئله بود و نبودشان ربط دارد، قرار
بگیرند. از یک طرف موضعگیری و
سیاست خامنه ای در مورد نتیجه انتخابات،
راه ابطال و برگزاری مجدد آن را بسته
است و تنها راه ممکن برای موسوی و
جناحها و نیروهای هم پیمانش، عبور از
خامنه ای و ناکار کردن سیاست
سرکوب بیرحمانه آن جناح است.
مفهوم این شرایط این است که جناح
موسوی مجبور است که حداقل
خواست "برکناری خامنه ای از سمت
رهبری و ولایت فقیه" را جلو بگذارد.

از طرف دیگر برای پیشبرد هر
خواسته ای، جریانات جمع شده به دور
موسوی به نیروی به میدان آمده مردم
نیازمندند و مجبورند که آنها را در
میدان نگه دارند چرا که در غیر
اینصورت پایان کار موسوی حتمی
است. اما در میدان نگه داشتن مردم با
توجه به شدت سرکوب، با شیوه های
مسالمت آمیز و به دور از خشونت و
قانونی، یعنی آنچه که موسوی تاکنون
بر آن پافشاری کرده، امکان پذیر
نیست. جناح مقابل با توجه به در دست
داشتن دولت، فرماندهی نیروهای
سرکوبگر و اطلاعاتی راه هرگونه
اعتراض مسالمت آمیز و قانونی را به
وحشیانه ترین و خشونت آمیزترین
شکلی بسته است.

مجموعه این شرایط این چنین حکم می
کند: در صورتی که جناح مقابل به
رهبری "خامنه ای" همچنان سرسختی
کند و حاضر به عقب نشینی یا پذیرش
خواست ابطال انتخابات و برگزاری
مجدد آن نشود، جناح "موسوی" برای
حفظ وتأمین رهبریش بر جنبش مردم
و پیشبرد اهدافش، به سمت مقابله با آن و
خواست "برکنار کردن خامنه ای از مقام
ولایت فقیه"، کشانده خواهد شد. در
آنصورت این امر بطور قطع ناکارآمدی
شیوه های مسالمت آمیز و قانونی را عیان
خواهد کرد و ضرورت برخورد قهرآمیز و
خونین از طرف مردم برای درهم شکستن
نیروهای سرکوب را اجتناب ناپذیر می کند.

با این اوصاف آیا جناحها و باندهای اصلاح
طلب جمع شده به دور "موسوی" حاضر به
وارد شدن به چنین عرصه ای هستند یا آنکه
بازی را به طرف مقابل واگذار می کنند؟

■ ■ ■

درگیر نسبت به یکدیگر، راهکارهایشان
برای پیشبرد اهدافشان و اینکه تا چه حد
میتوانند سیاستهایشان را عملی کنند، می
توان به روشن شدن دورنمای تحولات در
ایران کمک کرد.

در این نوشته کوتاه سعی بر این است تا به
نکته قابل تأملی در مورد موقعیت نیروها و
جناحهایی که مشخصاً حول محور
"موسوی" گرد آمده اند، اشاره شود.

شرایط اینگونه است که تا کنون "خامنه ای
و شرکایش" نشان داده اند که نه تنها به هیچ
وجه حاضر به هیچ نوع عقب نشینی یا
مصالحه در مورد نتیجه انتخابات نیستند
بلکه با تمام نیرو و وسایل و به هر شکل
خشونت بار اقدام به سرکوب خونین مردم به
میدان آمده کرده اند و خواهند کرد... خامنه
ای با تأکید چندباره اش بر نتیجه انتخابات و
اعتراف علنی به اختلافاتش با هاشمی و



موسوی و همچنین حمایت آشکار از احمدی
نژاد عملاً برای طرف مقابل و مردم روشن
کرد که حتی هر نوع رسیدگی و تحقیق در
مورد انتخابات و نتایج آن تنها در این
چارچوبه مطرح است که به تأیید احمدی
نژاد به عنوان رئیس جمهور منتخب منجر
شود. در واقع تمامی طرحها و پیشنهادات
مختلف مانند بازشماری 10% آراء یا تمدید
مهلت رسیدگی به شکایات یا تعیین هیئت
ویژه توسط شورای نگهبان و یا دیدار
کمیسیون امنیت مجلس با رهبران معترضین
به نتیجه انتخابات در کنار جنگ روانی
برای مأیوس کردن مردم، تنها برای وقت
خریدن جهت سرکوب جنبش و کنترل
اوضاع مطرح می شود و نه تغییر نتیجه یا

"موسوی" بر سر دو راهی؟!!

م.جویا

28 ژوئن 2009

سیر تحولات در ایران با شتاب در جریان
است و در هر قدم این سؤال را مطرح می
کند که:

"اوضاع به کدام سو خواهد رفت؟ و نتیجه
این مبارزه چه خواهد شد؟"

پاسخ به این سؤال در گرو موقعیت و
توازن قوای نیروهای درگیر است. به
عبارت دیگر جواب وابسته است به:

1. اهداف، سیاستها و نحوه برخورد
نیروها و جناحهایی که حول محور "خامنه
ای" گرد آمده اند؛

2. اهداف، سیاستها و نحوه برخورد
نیروها و جناحهایی که به دور "موسوی" و
کلاً اصلاح طلبان حکومتی جمع شده اند؛

3. تأثیر اهداف و سیاستهای دو گروه
فوق بر اقشار و طبقات مختلف مردم؛

4. چگونگی حضور و تأثیرگذاری
تشکیلات های مبارز و مترقی در میان
مردم و نحوه برخوردشان با هر دو جناح
درگیر.

با تحلیل موقعیت هر کدام از نیروهای

We would be caught at the airport by the regime's police forces and forced to sign an apology letter for our actions against the regime. If we refused, we would be jailed without trial for wanting freedom for our fellow people. I would be denied of my basic rights as an opposition to the regime and would be called a "spy", jailed, tortured, raped and executed. This would happen regardless of who was the president of Iran.

This is Iran. This is what it means to live under Ayatollah Khomeini and his goons. No change is possible while Iran is controlled by autocratic, fundamentalist religious despots who determine the laws of the land. There has been no real election. Candidates are all hand-picked and cleared by a central religious committee. It is a farcical imitation of the free nomination/election process that we have pictured in the free world. There is no possibility that a secular, pluralistic, freedom-loving democratic person who loves his or her country can become a candidate to run for president (or any other office) in Iran.

Twelve years ago, we went through the same process. Mohammad Khatami became the favorite of the western media, which called him a "reformist" who spoke beautifully about freedom of speech, civil rights and dialogue between cultures. But when he became president there was a crack down on a student uprising – a crackdown against the same students who voted for him. Many were killed, many disappeared, and many were tortured. Artists, authors and intellectuals disappeared and were found "mysteriously" murdered. The smooth-talking president Khatami, whom westerners loved, never tried to stop the violence and never showed sympathy to his supporters. Instead, he openly avowed that his responsibility was to respect the wishes of the supreme leader, Ayatollah Khomeini, and to protect the security of the Islamic regime.

Now, the passionate and oppressed young generation of Iranians is going through exact same situation. They are supporting Khatami's friend, Mousavi. It is sad that history repeats itself so quickly in my beloved country of birth. The people of Iran were fed up with poverty, injustice, corruption and international embarrassment with the knuckle-dragging, anti-Semitic, war-mongering cretin who was President Ahmadinejad. They chose to support a bad choice – Mousavi – rather than the worse choice, Ahmadinejad. However, when an election is really a selection, choice is an illusion. Mousavi is from the Islamic regime; he is inseparable from it, and all its abuses and cruelties.

The reality is that Iran has not had a democratic, free election for the past 30 years. Mr. Mousavi, if elected, will not make any changes, not because he is powerless to do so (as Khatami's supporters claimed during his presidency), but because he doesn't believe in a democratic state as his background shows. He belongs to the fanatic dictatorial era of Ayatollah Khomeini and he believes in the same command-and-control system of government. We should not forget Khomeini's statement in one of his speeches after the revolution about democracy. He said that "if all people of Iran say 'yes' I would say no to something that I would believe is not right for the Islamic Nation".

Let us not forget that Mousavi was Prime Minister of Iran in the 1980s when more than ten thousand political prisoners were executed after three-minute sham trials. He has been a part of the Iranian dictatorship system for the past 30 years. If he had not been, he would not be allowed to be a candidate in the first place. In fact in a free democratic state someone like Mousavi should have gone on trial before becoming a presidential candidate for his crimes against thousands of freedom-loving political prisoners who were killed during the time he

was Iran's Prime Minister.

A quick look at Mousavi's political biography reveals him to be a fanatic Khomeini supporter and a fanatic hard-liner similar to Ahmadinejad and others in control of the Islamic regime. His reign as Prime Minister was one of the darkest times in the history of Iran's Islamic regime in terms of censorship and human rights violations. He is also backed up by the Rafsanjani mafia family, who has stolen oil money for their own family interests while 70% of the population lives in poverty. So ingrained as he is in a system of corruption and exploitation, that how could anyone believe that Mousavi genuinely wants reform?

For these and many other reasons, I did not choose to vote and instead boycotted the election, along with many other Iranians. But this time, many Iranians who boycotted the vote in the last election voted in this one because of their profound disgust with Ahmadinejad. I sympathize with them, but I believe that there exists no better option for the people of Iran than to entirely overthrow the Islamic regime that oppresses the country of my birth. I strongly support my people's movement against the ever-present dictatorship and violence infecting my country. I will scream, along with my compatriots, "Down with dictators!" "Down with murderers!" "Down with the brutal oppression that is the Islamic regime and all of its toxic, self-serving alliances."

Long live freedom in Iran!

Protesters gather at Iranian embassy
Friday, June 26, 2009 [CBC](#)

Supporters of the Iranian opposition movement hold a rally outside the Iranian Embassy in Ottawa on Friday, as protests against the June 12 election results continued in Iran. (Adrian Wyld/Canadian Press)

Hundreds of people gathered outside the Iranian embassy in downtown Ottawa on Friday to speak out against the results of Iran's re-



cent presidential election and the crackdown on protests in that country.

The Canadian government also showed its support for the citizens of Iran by rescinding an invitation to Iranian diplomatic envoys to celebrate Canada's birthday in Ottawa on July 1.

Buses carried Iranian-Canadians and supporters from Toronto and Montreal to join the Ottawa protest on Metcalfe Street, but they also carried some Canadian workers and union members who had something to say about Iran's turmoil.

Mostafah Younesi, who is with the Communist Party of Iran, said the current turmoil could create the right opportunity for unions to discuss working conditions in Iran.

"Pressures from outside countries by political parties, and also support from unions across the world has put enough pressure on the government on a few occasions [that] they had no choice but to release those activists that they had really arrested ...for no reason," said Younesi.

"We are hoping to put more pressure on the government to make sure that the others that are still in jail ... be released as soon as possible."

Tera Ghanbari, who escaped to Canada from Iran as a political prisoner 16 years ago, said she finds it hard to explain to Canadians what her life was like in Iran.

"I was a lucky one. They didn't kill me, they didn't execute me," she said.

"And I ran illegally through mountains and I went country to country and right now, I'm here and I'm safe."

The internet, she said, has helped Iranians send photos, videos and messages out of Iran and into homes around the world.



**No Matter
Who President of Iran
Is, They
Would
Stone Me!
By: Lila
Ghobady**

*Lila Ghobady is an exiled Iranian writer-journalist and filmmaker living in Canada since 2002. She has been involved with human rights since working as a journalist in Iran and has continued her work in Canada when she arrived as a refugee. She has worked as a Producer and associate Director of internationally-praised underground films along fellow exiled filmmaker Moslem Mansouri before leaving Iran. Her recent film **Forbidden Sun Dance** has been well-received in several countries. As a journalist, she received the title of **BlogHer of the Week** for her Review piece on Slumdog Millionaire in March 2009. Lila has received her Master's degree in Canadian/women studies from Carleton University in Ottawa. For more information, please read her blog at: www.banoufilm.blogspot.com. Lila can be contacted by e-mail at: li-lacforfreedom@gmail.com.*

Why didn't I vote in the latest elections for the president of the country of my birth, Iran? Because no matter who is the president of Iran, they would stone me!

As an Iranian woman, I require big changes in order to convince myself that a change in president would mean an improvement of my basic rights as human being inside Iran.

I was among many Iranians who decided not to vote in the recent [s] election. We boycotted the sham election in my motherland and have not been surprised by the results publicized by the mainstream media, both in Iran and elsewhere. This puppet regime has never considered the people's wishes and has always acted in the interests of the few who are in charge of the prison called Iran. Cheating, lying and hypocrisy are the specialties of the religious demagogues that maintain the farce that Iran is a democratic state.

Here are some simple facts that demonstrate that irrespective of who is president, I would be stoned to death in Iran:

1. As a woman whose husband refused to divorce her when she escaped the country and came to Canada as a refugee, I am considered this man's wife as long as I am alive. It does not matter if I lived separate from him for years, have divorced him in my new country and am in a relationship with a new man. Under Iranian laws and the Iranian constitution, which are based on strict interpretation of Islamic laws, I am considered his wife and am at risk of being stoned for "adultery" if I ever go back to Iran. In fact as a woman, I have no right to divorce my husband under the country's laws while he has the privilege of marrying three more times without divorcing me. This is the case no matter who is the president of Iran; Ahamdinejad or Mousavi.

2. As a journalist and filmmaker, I am called upon by the Islamic Republic of Iran to respect the red lines. These "red lines" include belief and respect for the Supreme Leader and the savagely unjust rules of traditional Islamic law in my country. I am expected not to write or demand equal rights. I am not allowed to make the underground films I have made about the plight of sex trade workers and other social diseases rampant within Iran, as I did secretly 12 years ago. In fact, I am not allowed to make any film without the permission and without censorship by Iran's Minister of Culture. If I did openly do all these things in Iran, I would disappear, I would be tortured, I would be raped. I would be killed as have so many women journalists, filmmakers and activists in Iran. Among those killed include Zahra Kazemi, the Iranian-Canadian photo journalist, who was brutally tortured and murdered for attempting to photograph and publicize brutalities committed by the Iranian regime.

3. I would be considered an infidel if I was born into a Muslim family and later converted to another religion or had I considered myself a non-believer who does not follow strict Islamic morality. My branding as an infidel would result in my public murder, probably by stoning. No mat-

ter who is the president of Iran.

4. I would be lashed in public, raped in jail or even executed or stoned to death for selling my body in order to bring food to my family, as so many unfortunate Iranian women have been forced to do secretly including many single mothers who have no access to social assistance in a rich but deeply corrupted country like Iran. Even the simple crime of being in love, engaged in a relationship outside of marriage, or worse yet, giving birth to a human being out of Islamic wedlock is considered a crime against humanity! The product of such a union would be considered a bastard and would be taken away from me, and I would receive 100 lashes immediately after giving birth to my baby. No matter who is the president of Iran.

No matter who is the president of Iran, I would be denied a university education, a government job and a say in politics and it would be as if I basically did not exist if I was a Baha'i. I would be considered half a Shia Muslim if I was Christian, Jewish, Zoroastrian or even a Sunni Muslim by all levels of society, no matter who is the president of Iran.

2. I would disappear and might be found dead if I were to keep writing and demanding my basic rights as a woman and an intellectual who has no say in politics (there was not even one female minister in the so-called "reformist cabinet" of Mohamad Khatami). This would be my fate had I continued to argue against and challenge the authorities to the fact that although Iran is one of the richest countries in the planet when it comes to resources, 70% of my people live in poverty because of corruption among the leaders and their generous contributions to external causes from fanatic Muslim Hezbollah in Lebanon to the communist government of Venezuela through which they build alliances around the world. Huge numbers of children go to sleep on empty stomachs. Little girls are forced to sell their bodies in the streets of Tehran,

Dubai and even China just to survive. I would be jailed or disappeared no matter who is president of Iran.

3. No matter who is the president of Iran, I would not be able to be a judge or even a witness in court as a woman. This is because according to Islamic Courts, two women are equal to one man. No matter how educated and aware, I still would be considered half of a man who might be at a demonstrably much lower level of education and qualification, no matter who is the president of Iran.

4. No matter who is the president of Iran, I would be lashed if I did not cover my head and body in public in compliance with the mandatory Islamic dress code. If I would be caught at a private family/friend/party or wedding taking place in mixed company, I would be punished for the crime of not being covered. Much worse would happen if I was caught drinking. It would not matter if I considered myself a non-believer of Islam who simply does not want to follow Islamic rules. I would be punished harshly, lashed, raped while in custody and even before going on trial. No matter who is the president of Iran. 5. No matter who is the president of Iran, I would be killed if I was openly a homosexual. I would be denied all rights as a human being since homosexuality is considered one of greatest possible sins under the Iranian Islamic regime. I would be considered a criminal and be killed because "there are no homosexuals in Iran!" That's odd, because some of my closest friends in Iran say they are gay, but stay "in the closet" for fear of execution, No matter who is the president of Iran.

No matter who is the president of Iran, Iranian activists living in exile, including myself and many others who are openly opposed to the regime for its cruel human rights violations, will not be able to enter the country.

انتخابات ریاست جمهوری یا تغییر نوع نظام ایران به فاشیسم اسلامی(علت اختلاف بین هاشمی رفسنجانی و رهبر)

نویسنده: محمد مباشری

کسانی که این روزها شاهد مناظره احمدی نژاد با میر حسین موسوی بوده اند چیزی را مشاهده کرده اند که شگفتی هر کسی را بر می انگیزاند. احمدی نژاد بی باکانه و بر خلاف قانون، هاشمی رفسنجانی ریاست مجلس خبرگان رهبری، امام جمعه موقت تهران و رییس تشخیص مصلحت، و نیز ناطق نوری رییس بررسی مفاسد از جانب رهبری را غارتگران بیت المال خواند بی آنکه بیمی از عواقب کار خود داشته باشد! در این میان برخی مردمان ساده اندیش ایران نیز که هنوز فکر می کنند هاشمی مرد قدرتمند سال های پیش است به استقبال سخنان احمدی نژاد رفته وی را قهرمانی می خوانند که هاشمی را به مبارزه می طلبد. اما به راستی در جمهوری اسلامی چه خبر است؟ پشت پرده این ماجرای شگفت آور که مشروعیت کل نظام جمهوری اسلامی را به خطر انداخته چه گروه یا کسانی بوده، چه هدفی را دنبال می کنند؟ آیا آن طور که بسیاری می پندارند این ماجراها و زیر سوال رفتن حاکمیت سی ساله انقلاب توسط احمدی نژاد را صرفا باید در حد یک کنش محدود انتخابات ریاست جمهوری دید و یا اینکه قضیه به پروژه ای بسیار فراتر بر می گردد؟ این نوشتار بر آن است که ثابت کند هدف احمدی نژاد و حامیان قدرتمندش چیزی فراتر از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری است و به عبارت دیگر هدف ایشان تغییر نظام جمهوری اسلامی به حکومت عدل اسلامی است که در آن حتی این جمهوریت نیم بند نیز وجود نداشته باشد!

ادعای کلان نوشتار حاضر: در زمان حیات آیت اله خمینی، آیت اله مصباح یزدی روحانی ای بود که به خاطر سوابقش چندان مورد اعتماد آیت اله خمینی نبود اما با درگذشت وی، با حمایت آیت اله خامنه ای، مصباح یزدی به تدریج قوی و قوی تر شد تا امروز که هدف دیرینه خود در نفی جمهوریت را نزدیک می بیند. نخستین بار در نیمه نخست دهه هفتاد، مجله شما-- ارگان حزب موتلفه اسلامی-- پیشنهاد تغییر جمهوری اسلامی به حکومت عدل اسلامی را مطرح کرد اما به واقع کسی که نظریه پرداز این نظریه بود نه موتلفه بازار که آیت اله مصباح یزدی بود. برای درک عمیق تر موضوع، باید ابتدا دو قرائت عمده پر هوادار نظریه ولایت فقیه—در میان هواداران این نظریه -- را معرفی کرد:

1 (بر مبنای نظریه نخست که متعلق به آیت اله جوادی آملی و حامیان وی است ولایت فقیه در واقع ولایت فقها است. اگر ولایت فقیه را آنگونه که وی تبیین می کند بپذیریم آنگاه علاوه بر شخص خاص رهبری—در این زمان آیت اله خامنه ای دیگر فقها نیز هر یک به فراخور شان و جایگاه خود سهمی در این نوع حکومت خواهند داشت.

2 (نظریه دوم، نظریه ای متعلق به آیت اله مصباح یزدی است. بر مبنای این نظریه،

ولایت فقیه، ولایت شخص خاصی است که در واقع به زعم ایشان نایب امام زمان بوده، فرامین وی بر تمام مراجع و... ارجحیت دارد. پس از این مقدمات باید وضعیت گذشته و فعلی را تبیین کنیم: مصباح یزدی که با حمایت شخص رهبری آیت اله خامنه ای توانسته است شاگردان و هواداران بسیاری را به گرد خود جمع کند از اوایل دهه هفتاد در پی اجرایی کردن نظریه خود بوده است. در نظریه نخست تا حدی برای جمهوریت --هر چند نیم بند-- چایی وجود دارد اما در نظریه مصباح، جمهوریت در بهترین حالت خود یک تزئین و آرایش به شمار می رود. جناح راست حاکمیت با رهبری فکری مصباح و رهبری سیاسی موتلفه در سال 76 می رفت تا رویای مصباح را جامعه عمل ببوشاند که با شوک انتخاب خاتمی و حمایت هاشمی رفسنجانی، این پروژه برای سالها دچار وقفه شد. به تدریج و با انتخاب احمدی نژاد، مصباح کوشیده اند با ریاست اجرایی احمدی نژاد پروژه خویش را پی گیرند با این تفاوت که در طول این سالهای وقفه، صف بندی های جمهوری اسلامی دچار تغییرات اساسی شده است. هاشمی که خود را به نوعی همتراز رهبر می دید از همان دهه هفتاد

حساب خود را از این پروژه جدا کرده بود و از این نظر همواره مورد کینه باند مصباح قرار داشت اما بخشی از محافظه کاران از قبیل ناطق نوری، حسن روحانی و.. نیز به تدریج و با تجربه سالیان و دیدن خطرات آن برای کشور از این پروژه جدا شده اند. در اینجااست که با پیروزی احمدی نژاد دو صف بندی بزرگ در جمهوری اسلامی ایجاد شد. یک سوی صف بندی، اتحادی نصف و نیمه از حامیان نظریه جوادی آملی با رهبری فکری وی و برخی مراجع تقلید، هاشمی رفسنجانی به عنوان رهبر تکنوکراتها و تا حدی رهبری سیاسی و نیز اصلاح طلبان تشکیل شد.

در سوی دیگرمیدان، آیت اله خامنه ای به عنوان رهبر سیاسی، مصباح یزدی رهبر فکری، سپاه شاخه نظامی و احمدی نژاد به عنوان رهبر اجرایی قرار داشتند. این گروه که با حذف اصلاح طلبان اعتماد به نفس فراوانی یافته بودند کوشیدند در قالب پروژه پالیزدار و با افشای سوابق فساد هاشمی و دیگر حامیان محافظه کار آن، این بخش از حاکمیت را نیز از حکومت حذف کنند. این پروژه برای خود جنبشهایی مثل جنبش عدالت خواه و.. نیز تاسیس کرد تا نبرد قدرت را حرکتی مردمی نشان دهد اما پالیزدار که عضوی از ستاد احمدی نژاد بود اما حاضر به معامله بر سر دزدی نبود-- به جای اجرای پروژه رسواسازی هاشمی و هوادانش کوشید کلیه جریانهای فاسد را بر ملا سازد. او در این افشاسازی به شعارهای خوش رنگ و آب احمدی نژاد نیز دل بسته بود اما به خاطر افشای فساد باندهای هر دو گروه، پروژه حذف هاشمی در آن مقطع تعطیل و پالیزدار عضو سلبق ستاد احمدی نژاد به زندان فرستاده شد. در ادامه ماجرا، جریان مصباح باحمایت احمدی نژاد وارد انتخابات ریاست جمهوری



دهم شد تا پروژه ناتمام را کامل کند که ناگهان با اقبال مردم به خاتمی روبرو شد. این گروه که از اقبال خاتمی و عدم توانایی میر حسین در جذب رای بالا مطمئن بودند کوشیدند با ترفندهایی، خاتمی را مجبور به کناره گیری کنند و حتی در روزنامه کیهان و در مقاله فاطمه رجبی او را تهدید به ترور کردند اما با افزایش محبوبیت موسوی، جریان مصباح متوجه شد که توان پیروزی در انتخابات را ندارد و در صورت تقلب وسیع نیز خود به خود مشروعیت حاکمیت به زیر سوال می رود و بنابراین تصمیم گرفت در پروژه ای زیرکانه، با زدن هاشمی و ناطق به دو هدف برسد:

این جریان کوشیده است از یک طرف با متهم کردن هاشمی توسط احمدی نژاد بر محبوبیت احمدی نژاد بیفزاید و از سوی دیگر با متهم کردن او می کوشد پروژه ناکام مانده به دست پالیزدار را تکمیل کند. اگر رهبری جمهوری اسلامی از حضور کسانی مثل موسوی نیز ممانعت می کرد پروژه ایشان بدون حضور مردم و لذا با مشروعیت زدایی از حکومت به انجام می رسید اما آنان برای حفظ ظاهر به حضور مردم احتیاج داشتند. از آنجا که

احتمال پیروزی موسوی ایشان را مجبور می کرد که برای پی گیری اهداف خود به تقلب وسیعی روی آورند که قابل پنهان کردن نبود ایشان که از سو ظن مردم به هاشمی آگاه بودند کوشیدند با اتهام به هاشمی هم او را ناموجه تر از پیش ساخته -- در موقع مناسب از حاکمیت خارج کنند-- و هم بر رای احمدی نژاد افزوده، تا نیاز کمتری به تقلب باشد و با درصد کمتری تقلب به پیروی رسند.

اما در این میان نکته مهمی که مغفول می ماند آنست که با متهم کردن هاشمی و به ویژه ناطق نوری، مشروعیت جمهوری اسلامی به شدت مورد تردید قرار می گیرد که البته اتحاد مربع برای آن نیز فکری اساسی کرده است. اینان پس از انتخاب احمدی نژاد، گروه هاشمی را حذف کرده به مردم اعلام خواهند کرد که آیت اله خامنه ای از مدتها پیش به دنبال حذف این غارتگران بوده که در نهایت با کمک احمدی نژاد موفق شده است و بدین طریق، احمدی نژاد نیز به قهرمان ملی تبدیل می شود.

اما چرا آقای خامنه ای باید به دنبال حذف هاشمی، ناطق و.. باشد؟ آیا این حذف به دلیل فساد ایشان است؟ جواب به این پرسش منفی است چرا که در طیف هوادار احمدی نژاد نیز گروه کثیری افراد فاسد وجود دارند. کسانی چون آیت اله محمد یزدی که غارتگری شان اگر از هاشمی و... بیشتر نباشد کمتر نیست. بنابراین باید برای حذف ایشان توسط آقای خامنه ای به دنبال دلایل دیگری بود. دلیل و به عبارتی علت اصلی را از یک سو باید در همان نگاه نظریه نخست—نظریه جوادی آملی - به نظریه ولایت و از سوی دیگر ادعای همترازی امثال هاشمی دانست.

هاشمی رفسنجانی با توجه به سوابق و شخصیتش حاضر نیست کل اقتدار خود را به آقای خامنه ای واگذار کند. نظریه جوادی آملی نیز حامی وی است اما کسانی چون آیت اله

یزدی بر خلاف هاشمی حاضرند در ازای دریافت پاداش، خود را به تمامی در اختیار آقای خامنه ای قرار دهند و بدین علت هاشمی و دیگر مخالفان نظریه مصباح باید از صحنه حاکمیت حذف شوند.

چند شاهد بر مدعا: در وجود نظریه مصباح که در کتابهای وی و هوادارانش نوشته شده شکی وجود ندارد. در اینکه نظریه رقیبی توسط جوادی آملی نگاشته شده نیز شکی نیست. پس در این مقدمات نمی توان تردید کرد اما آیا این احتمال اجرایی شدن این نظریه در این انتخابات، صرفا از ذهن یک داستان نویس نشأت گرفته و یا اینکه شواهدی بر آن وجود دارد؟

شاهد نخست آنکه، احمدی نژاد با نام بردن از هاشمی و ناطق مشروعیت نظام را به کلی به چالش کشید و این موضوع نمی تواند بدون اجازه آقای خامنه ای باشد. در این جا سوال این است که آقای خامنه ای برای چه هدفی باید چنین مجوزی به احمدی نژاد بدهد؟ تبعات عمل احمدی نژاد برای مشروعیت جمهوری اسلامی آنقدر خطرناک است که صرف یک انتخابات ریاست جمهوری نمی تواند آن را جبران کند. از سوی دیگر مافیای رهبری تلاش خواهد کرد پس از حذف هاشمی و حامیانش با این ادعا که رهبری از ابتدا با این باند فساد مخاف بوده، مشروعیت خود را در اذهان حامیانش دوباره سازی کند.

شاهد دیگر ماجرا نحوه برخورد احمدی نژاد با مراجع تقلید است. در بیشتر سالهای پس از انقلاب، دولتها کم و بیش کوشیده اند نظرات مراجع را لحاظ کنند اما دولت احمدی نژاد کمترین بهای لازم را به مراجع تقلید داده است بی آنکه از این شیوه خود بیمی داشته باشد. آیا دلیل عدم نگرانی دولت احمدی نژاد از مراجع تقلید حمایت شدید آقای خامنه ای از احمدی نژاد نیست؟ در نظریه مصباح طبیعتا جای چندان برای مراجع تقلید نیست چرا که آنها رقیب ولایت خواهند بود. در این راستا به یاد بیاوریم حملات نوری زاد-- فیلمساز حامی احمدی نژاد--به آیت اله مکارم شیرازی که بدون ترس از عواقب کار خود به راحتی یکی از پرنفوذترین مراجع تقلید را مورد حملات پبیایی قرار داد. نوری زاد هیچ گاه به خاطر حمله به مکارم شیرازی محاکمه نشد چرا که او مورد تایید رهبر و در راستای پروژه یادشده مامور حمله به مکارم پرنفوذ بود. در همین راستا به یاد بیاوریم سخنان مکارم شیرازی پس از دیدار با آیت اله صافی—که در برابر نوری زاد اعلام کرد که آروزی نابود کردن مرجعیت را به گور می برید. به یاد بیاوریم مکارم شیرازی این پاسخ را به اصلاح طلبان یا لائیکها نداد بلکه به نوری زاد حامی احمدی نژاد و ولایت فقیه داد.

به این شواهد اضافه کنید

خلاصه مطلب آنکه شواهد نشان می دهند پیروزی احمدی نژاد در انتخاب دهم، تنها یک پیروزی انتخاباتی نباشد بلکه هدف اصلی و استراتژیک آن، نابودی جمهوریت نیم بند جهوری اسلامی و ایجاد حکومت عدل اسلامی، فاشیسم اسلامی، است. آگاه سازی مردم از این پروژه قطعا یکی از راه های از بین بردن این پروژه خطرناک است. شاید ادعای این نوشتار با وجود همه شواهد نادرست باشد اما این پروژه آن قدر برای کیان این کشور خطرناک است که احتمال آن نیز باید مورد بررسی دقیق و افشاگری گسترده قرار گیرد.

سرنگون کند؛ جامعه عادلانه و ایده آل ما کدام است و آن را چگونه باید سازمان دهیم.

■ ■ ■

خیابان ولیعصر زیر گامهای

استوار مردم می لرزد

از لابلای نامه های رسیده به خبر ایران آژانس- 8/4/1388

صف مردم حکومت نظامی را در هم شکسته. دهها هزار نفر از مردم از تجریش تا راه آهن و از میدان فردوسی تا انقلاب در حرکت هستند. مردم دسته دسته خود را به خیابان ولیعصر رسانده اند و در حال راهپیمائی هستند. ازدحام جمعیت به قدری زیاد است که مردم به خیابانهای مرکزی کشیده شده اند. در خیابانهای تهران به قدری نیرو مستقر شده است که بیش از روز شنبه می باشد. بیش از هزاران موتور سیکلت که بتازگی وارد تهران شده اند در خیابانها مستقر شده اند. ولی با این همه تدابیر مردم با حضور خود یک تو دهنی دیگر به سرکوبگران زده اند.

نامه یک دانشجوی از بند رسته

■ ■ ■

آژانس خبر-10/4/1388

من از 29 خرداد تا 8 تیر در بازداشت بودم، یعنی یک روز قبل از کشته شدن ندا آقا سلطان مرا به همراه جمع زیادی دستگیر کردند، بالاخره بعد از کلی خط و نشان کشیدن و تهدید و تعهد گرفتن آزادم کردند. آنجا حدود 20 نفر توی یک سلول 5 متری بودیم. همه دختر و پسرها را با هم یک جا کرده بودند. بصورت ناگهانی پاسدارها داخل سلول می آمدند و دخترها را وحشیانه می زدند. بعضی اوقات هم مدتی آنها را بیرون میبردند. بطور ثابت هر نیم ساعت یک بار می ریختند به داخل سلول و همه را کتک میزدند. فقط شبها غذا می دادند که آشی با مزه آب بود. ساعتهای طولانی ما را برای بازجویی میردند و سوال می کردند که از کی خط میگرفتی؟ چرا آن روز در خیابان بودی؟ علیرغم همه کتک ها در طول مدتی که در بازداشت بودم و علیرغم توهین های زشت بازجوها که زبانم از گفتن آن ها شرم دارد، احساس می کنم بزرگ شده ام. قبل از رفتن به بازداشت یک چیز بودم و آلان چیز دیگری شده ام. دختران را وحشیانه کتک می زدند. از دیروز که آزاد شدم همه اش به آنها فکر میکنم، اینکه چقدر برای زنان مبارزه

ضد هم می کند. همه با هم دوست اند و می خواهند متحدانه کنار هم باشند.

گویی آزار جنسی و تحقیر زن یکباره رخت بر بسته. گویی حسادت و تنگ نظری میان مردم دود شده رفته هوا. در خانه ها را برای هم باز می کنند و با مهریانی از هم مواظبت می کنند. آه که چه عالیست. خطوط کلی جامعه ای که باید بسازیم و روابط نوین میان مردم در همین جا و همین الان خود را نشان می دهد. همه لحظات فوق سرشار از درس و تجربه است. مردم حس می کنند نیاز به کنار زدن کم خواهی ها و نا امیدی هایی که در سی سال گذشته به آن عادت کرده اند دارند. روز نویی است. سرها بالااست. چشم ها روی افق های وسیع زوم می شود و هر روز افق مان وسیع تر از روز قبل می شود. عزم هجوم به عرش اعلا در سلول هایمان موج می زند. مغزهایمان سرعت گرفته. باید فکر کنیم و نقشه بریزیم. در بحبوحه کشمکش خیابانی در پستوها و کوچه جمع شده و صحنه پیچیده سیاست را تجزیه و تحلیل کنیم؛ گرایش های ساده انگارانه میان مردم را شناسایی کنیم و به خودمان نپیچ بزنیم که مبارزه ای پیچیده تر از این حرفها در راه است. دوست و دشمن را باید خوب بشناسیم و به مردم بشناسانیم تا گول گرگهای در لباش میش را نخورند؛

نگذاریم به دام

«انتخاب میان بد و

بدتر» بیفتند و افق

شان توسط جریانات

اصلاح طلب محدود

شود و فداکاریهای

شان برای به قدرت رساندن امثال موسوی به هرز رود. رهبران جدیدی باید متولد شوند. افرادی که با چشمانی باز برای اهداف عالی می جنگند و منافع مردم را زیر پا نمی گذارند. مبارزات امروز کوره ای است که می تواند رهبران جدید را آبدیده کند. باید شبکه هایی از جوانان مبارز ایجاد کنیم و شجاعانه مردم را علیه دشمن متحد کرده و برانگیزانیم و به بحث و تبادل نظرهای پرشور میان مردم دامن بزنیم بر سر اینکه: بقیه راه را چگونه باید طی کنیم؛ چگونه قدرت واقعی مردم را سازمان دهیم تا قدرت واقعی رژیم را مغلوب و آن را

جواب: خیر کار اینا یک هفته ای تمام نمی شود و اگر ارتش بیاید، برای سرکوب ما و حمایت از این یا آن جناح می آید. ارتش واقعی خود ما هستیم! حتما صدای جوانانی را شنیده اید که فریاد می زنند: «ما برای موسوی نمی جنگیم؛ اینها مشروعیت ندارند. باید همه شان بروند». حتما شاهد این صحنه ها بودید که طرفداران موسوی برای جمعیت پیام می آوردند که: «موسوی گفته به خانه هایتان برو ید و شعار الله اکبر بدهید» و جواب شنیده اند: «ما اصلا برای موسوی نیامده ایم و موسوی هم این حرفها را برای خودش گفته. اگر راست می گوید بیاید توی خیابان!» یا شنیده اید که در جواب به نصایح دلسوزانه که «چرا خودتان را به کشتن می دهید» جوانان گفته اند: «مهم نیست بمیریم. بدتر از این وضع که نیست. ما اصلا رئیس جمهور نمی خواهیم، از هر جورش که باشد».

حتما شنیده اید که در مهمه تعقیب و گریزها عده ای با اضطراب گفته اند: رهبر لازم داریم و شاهد تبدیل برخی جوانان



شجاع به رهبران مردم بوده اید: «هر وقت گفتم بیانید، فرار نکنید. حمله کنید و حسابشون را برسیم. باید دقیق نقشه بریزیم. باید بدانیم چکار می کنیم». حتما شور و دلاوری دختران جوان را دیده اید که سر از پا نمی شناختند و حجاب از سر برداشته و سعی داشتند شعار «روسی نمی خوام» را تبدیل به شعار همه مردم کنند. حتما حس کرده اید که در جشنی بزرگ شرکت کرده اید که روابط نوین و زیبایی میان مردم شکل گرفته است. تمیز و زیبا. بدون آشغال هایی که جمهوری اسلامی در مغز و روح مردم تزریق می کند و آنان را

جرات صعود به قله ها را بخود دهیم!

این نامه از ایران رسیده 25 خرداد

همه از پیر و جوان، از زن و مرد، حس می کنند که اوضاع عوض شده و اتفاقات تعیین کننده ای در راهست و باید آمادگی و درک سیاسی عمیقتری از این اوضاع منقلب کسب کرد، به سطح بالاتری از مبارزه جاری قدم گذاشت و خلاقانه اشکال و روش های مبارزاتی جدیدی را تجربه کرد. در مکالمات خیابانی در هنگامه هر تعقیب و گریز شبانه مسن ترها تجارب انقلاب 57 را بیان و جوان ها جسارتهای نوین خود را در صحنه واقعی مبارزات عرضه می کنند. حتما شما نیز تا کنون در کوچه پس کوچه های محلات، در فاصله هر حمله و عقب نشینی و در ایوان، پارکینگ و حیاط این یا آن خانه شاهد این گونه برخوردها و مکالمات بودید: حتما دیده اید زمانی که حساب مزدور چماق بدستی، یگان ویژه ای یا لباس شخصی کف دستش گذاشته می شود، خبرش مثل باد در میان جمعیت می پیچد و چه شور و شوقی در میان همه دامن زده می شود. حتما شاهد این بوده اید زمانی که سگهای دریده رژیم حمله می کردند، کسی از بین جمعیت فریاد می زد: «سنگ بردارید». جمعیت شروع می کرد به جمع آوری سنگ های پیاده روها و جوی آب. جوان ترها دنبال هر وسیله ای برای مبارزه هستند. چوب، نردبان، میله و سنگ.

حتما این گفتگو را هم شنیده اید که - «اینطوری با دست خالی نمی شود. باید مسلح شد» حتما دیده اید که برخی جوانان تصویر جومونگ و یاران شجاعش را حمل می کنند. جومونگ، قهرمان سریال کره ای است که با امپراطوری های ظالم می جنگد، هشیار است، سربازانش را از بین فقیرترین مردم انتخاب می کند، با تکنیک های جنگی آشناست، جنگ پارتیزانی می کند و اغلب با کمین گذاشتن، حساب دشمن را می رسد. حتما بحث های مربوط به ارتش را شنیده اید: - ارتش طرف ماست! جواب: خیر طرف آنهاست! - اما اگر یک هفته ادامه دهیم کار اینا تمام است و ارتش می آید طرف ما!

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار روشنگر یاری رسانید.



قیام مردم عرب علیه اسلام و محمد

سیامک ستوده

شاید کسانی باشند که فکر کنند سرکوبگری های وحشیانه ی رژیم جمهوری اسلامی طی یک دو هفته ی اخیر خارج از سنت اسلامی و اسلام ناب محمدی بوده و هیچ ربطی به عطفوت و رحمت !!! اسلام ناب محمدی نداشته، صرفاً کار یک دسته اوباش و ارازل دولتی می باشد. در حالیکه حقایق تاریخی بوضوح نشان می دهند آنچه که جنایتکاران هوادار خامنه ای در این روزها بر سر مردم می آورند، دقیقاً در چهارچوب سنن اسلامی و آنهم اسلام ناب محمدی قرار داشته، و مشابه نعل به التعل همان سرکوبگری هائی است که 1400 سال قبل در زمان محمد و پس از مرگ وی بدست جانیان اسلامی بر علیه خلق بیگناه و مبارز عرب انجام گرفت. با مرگ محمد نیز در شبه جزیره ی عربستان چنان شورش عظیم و سرتاسری از طرف اعراب بر علیه اسلام و نظام اسلامی در می گیرد که چه خود این شورش و چه سرکوب سبعانه و وحشیانه ی آن بدست ابوبکر، بی شباهت به آنچه که اکنون در ایران در حال رخ دادن است، نبوده است. این شورش البته با بیماری محمد، و پخش خبر آن شروع و با مرگ وی به اوج خود میرسد. ولی آنچه که هم در سرکوبهای دوران بیماری محمد توسط خود او و هم در سرکوب های پس از مرگ وی بدست ابوبکر برجسته مینماید، سببیت و قاطعیتی است که خامنه ای و متحدین او نیز اِدا خارج از دایره ی آن عمل نمی کنند. ما در این شماره روال قبلی تاریخ اسلام را رها کرده و برای تقویت درک خوانندگان از وقایع جاری، موقتاً این دوره از تاریخ ننگین اسلام را به نقل از جلد دوم "تاریخ گفته نشده ی اسلام" به نظر شما میرسانیم .

با مرگ محمد دامنه شورش علیه نظام دیکتاتوری اسلامی بالا گرفته سراسر عربستان را در خود فرو می برد. مردم قبایلی که به زور مسلمان شده بودند، یکی پس از دیگری به پا خواسته، نه تنها از پرداخت مالیات های تحمیلی سر باز می زنند بلکه به نمایندگان و حکامی که محمد با رای خود بر سر آنان گمارده بود حمله ور شده آنان را از مناطق خود بیرون می کنند. ابن هشام می گوید:

"چون سید علیه السلام وفات یافت، بلا و مصیبت بر مسلمانان بزرگ شد و جهودان سر بر افراشتند و ترسایان خُرمی کردند و اهل نفاق رَدّت گرفتند و عرب خواستند که مرتد شوند، تا حق تعالی فضل کرد بر مسلمانان و ابوبکر را خلیفه ایشان کرد ." طبری نیز می گوید:

"وقتی پیمبر در گذشت و اسامه برفت هر يك از قبایل همگی با بعضی شان از دین بگشتند. مسيلمه و طلحه سر برداشتند

وکارشان بالا گرفت، همه مردم طی و اسد به دور طلحه فراهم شدند، مردم غَطَفان به جز طایفه اشجع و بعضی دیگر از دین بگشتند و با وی بیعت کردند، مردم هوازن مرتد بودند اما زکات ندادند به جز ثقیف و طایفه جدیله و کسان دیگر که ثابت ماندند. جمعی از بنی سلیم نیز از دین گشته بودند و بیشترمردم در هر جا چنین بودند ."

کار به جایی می رسد که حتی مردم مکه نیز مترصد قیام علیه دم و دستگاه حکومتی و بازگشت به نظام قبلی خود می شوند. ابن هشام در این مورد می گوید:

"چون خبر وفات سید علیه السلام به اهل مکه رسید اهل مکه خواستند که مرتد شوند و ترک دین اسلام گویند و دیگر بار بت پرستی آغاز کنند و شریعت پیغمبر علیه السلام منسوخ کنند، چنان که عَتّاب بن أسید را که از جهت پیغمبر علیه السلام در مکه والی بود، از اهل مکه بترسید و پنهان شد ."

کار قیام علیه دستگاه دیکتاتوری و جور و ستم اسلامی به درجه ای می رسد که عروة بن زبیر در مورد اسامه که به خاطر بیماری و مرگ محمد هنوز از مدینه خارج نشده بود، می گوید: "وقتی با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند و انصاریان به جماعت پیوستند گفت: گروه اسامه راهی شود. و چنان بود که عربان، یا همه قبیله یا گروهی از آن، از اسلام برگشته بودند و نفاق عیان شد و یهود و نصاری سر برداشتند و مسلمانان چون گوسفندان در شب بارانی زمستان بودند که پیغمبرشان درگذشته بود و جمع شان اندک بود و دشمن فراوان بود و کسان به ابوبکر گفتند: همه مسلمانان همین اند که در سپاه اسامه باید بروند و عربان چنان که می دانی برضد تو سر برداشته اند و روا نیست جماعت مسلمانان را از دور خویش پراکنده کنی ."

اسامه نیز که متوجه اوضاع شده بود، به هنگام خروج از مدینه توقف کرده به عمر می گوید: "سوی خلیفه پیمبر رو و اجازه بخواه که با مردم باز گردم که سران و بزرگان قوم همراه من اند و بیم هست که مشرکان بر خلیفه و باقی مانده پیمبر و باقی مانده مسلمانان تاخت آورند." که ابوبکر نیز در جواب عمر می گوید: "به خدا اگر در خطر سگان و گرگان باشم که مرا بدرند کاری را که پیمبر خواسته تغییر نمی دهم ."

آن گاه عمر توصیه انصار را که گفته بودند" اگر ابوبکر اصرار دارد که برویم از قول ما بگو که یکی سال دارتر (مسن تر- از من) از اسامه را سالار ما کند" مطرح می کند که ابوبکر با آن نیز مخالفت می کند. سرانجام گروه اسامه به راه می افتد. قبل از عزیمت گروه، ابوبکر این خطبه را برای آنان می خواند:

"ای مردم بایستید که ده چیز با شما بگویم که به خاطر گیرید: خیانت مکنید، به غنیمت دست مزید، نامردی نکنید، کشته را اعضاء نبرید، طفل خردسال و پیر فرتوت را مکشید، نخل نبرید و نسوزید، درخت میوه را نبرید. بز و گاو و شتر را جز برای خوردن مکشید. به کسانی بر خورد می کنید که در صومعه ها گوشه گرفته اند . تا وقتی که به کار خودشان مشغولند با آن ها کاری نداشته باشید... به کسانی برمی خورید که میان سر را سترده اند و اطراف آن را به جا نهاده اند (احتمالاً انسان های آزادیخواه بدوی و کافر-از من) آن ها را با

شمشیر بزنید. به نام خدا روان شوید که خدای تان از طعنه و طاعون محفوظ دارد ." البته ابوبکر فراموش می کند که به سپاه اسامه بگوید که آدم کشی نکنید، زنان را از شوهران شان و کودکان را از مادران شان و پیران را از خانواده های شان جدا نکنید و به اسارت نگیرید. او نمی گوید که اموال مردم را غارت نکنید، ولی توصیه می کند که پس از غارت تا تقسیم سهم خلیفه به آن ها دست نزنید. بقیه جرم و جنایات مانند کشتن پیرمردان و کودکان، سوزاندن و بریدن درختان میوه و خرما، غیره را نیز از آن جهت که اکنون به ضعف افتاده نهی می کند، وگرنه ما می دانیم که همه آن ها را قبلاً خود محمد، همان طور که آن زن مکی در خانه کعبه او را در مورد کشتن کودکان، و نصیریان در مورد قطع درختان نخل سرزنش کردند، انجام می داده است .

ترور اَسود به دنبال شورش اعراب علیه حکومت اسلامی، ماشین ترور و جنایت حکومت اسلامی دوباره به کار می افتد. این ماشین قبل از همه به سراغ اَسود بن عَنسی در یمن می رود. پیش از این و در سال دهم هجرت و پس از حجة الوداع، محمد حکمرانی سرزمین یمن را میان گماشتگان خود تقسیم کرده بود. حَضَر موت را که نجران نیز جزو آن بود میان سه کس از افراد خود تقسیم نموده بود. بازام را بر صنعا گماشته، عامر بن شهر را حاکم همدان کرده و ابو موسی اشعری را نیز بر سر ماریب گماشته بود .

با قیام اَسود، "شهر بن بازام" پسر بازام که پس از مرگ وی جانشین وی می شود، کشته می شود و صنعا به دست اَسود می افتد. آن گاه اَسود به نجران حمله نموده آن جا را نیز تصرف می کند. به زودی، عثر، شرجه، حرده، غلافقه، عدن و جند، حسیه، علیب و عدن نیز به تصرف وی در می آیند و کارش بالا می گیرد. محمد نیز به هنگام حیات دائماً به سران مسلمانان و یاران خود در حَضَر موت و یمن نامه می فرستاده و آن ها را تشویق به تحریک مسلمانان و جنگ با اَسود می نموده است. ولی هیچ یک جرات و قدرت مقابله با او را نداشته اند. از این رو متوسل به توطئه برای قتل و ترور وی می شوند. برای این منظور، با تتی چند از ابناء □ که دل خوشی از اَسود نداشته و همچنین زن وی که از او نفرت داشت، تماس گرفته، نقشه ترور او را می ریزند .

همان طور که گفتیم ابناء، ایرانیان ساکن یمن و صنعا بودند که با یمنی ها ازدواج کرده بودند و به هنگام سلطه ایرانیان بر یمن از کارگزاران یمن بودند. پس از شکست و عقب نشینی ایرانیان، به محمد که ستاره اقبالش در حال صعود بوده می پیوندند. در نتیجه حکمرانی صنعا از طرف محمد به بازام و پس از وی به پسرش منتقل می گردد .

با قیام اَسود، "شهر بن بازام" به دست وی کشته شده و زنش "ازاد" را به همسری خود در می آورد. در ضمن امور ابناء را به دست پسر عموی ازاد به نام فیروز که اکنون با وی خویشاوند شده بود و به یکی دیگر از ابناء به نام دانویه می دهد. این ها همگی با اَسود دشمنی داشتند .

از این رو، "جشیش بن دبلمی" که از ماموران محمد بوده و قبلاً نیز در مورد از میان برداشتن اَسود با او مکاتبه داشته است نزد ازاد می رود و او را دعوت به هم کاری با خود می کند. ازاد موافقت کرده می گوید: "از هیچ کس چون او نفرت ندارم... وقتی مصمم شدید به من بگویید تا راه کار را به شما بگویم ."

در این میان، اَسود به توطئه کنندگان مشکوک می شود. ولی از روی خام ذهنی ترحم به خرج داده از قتل آنان چشم می پوشد و این امر آنان را در امر نابودی وی مصمم تر می کند .

ازاد آن ها را به خانه ای که شب اَسود در آن می خوابیده هدایت می کند و به آن ها می گوید که چگونه برای گذشتن از نگهبانان و رساندن خود به اطاق خواب او نقب بزنند. هنگام شب وقتی که جشیش از راه نقب خود را به اطاق اَسود می رساند، ناخواسته اَسود از در وارد شده با او گلاویز می شود. اَسود به او ضربه ای زده بر زمینش می اندازد. ازاد برای فریب اَسود بر سر او داد می زند که "پسر عمویم برای دیدن من آمده. چرا او را می زنی؟". "مگر نمی گوئید که شما مردمی آزاده و والا نسبیذ؟ ... جوانمردی تو این است؟ اَسود خجل می شود و می گوید: "نمی دانستم ."

جشیش به نزد یارانش باز گشته قصد فرار می کنند. ولی فرستاده ازاد به آن ها خبر می دهد که اَسود را خام کرده و می توانند به کار خود ادامه دهند. دوباره جشیش برای عبور از نقب از یارانش جدا می شود. جشیش بقیه داستان را این طور تعریف می کند :

"و من شمشیر خویش را پیش آن ها نهادم و وارد شدم که ببینم سر اَسود کجاست، چراغ می سوخت و او در میان بسترها خفته بود که در آن فرو رفته بود و ندانستم سرش کجاست و پایش کجاست؟ زنش کنارش نشسته بود و انار به او می خورانید تا بخفت و من به او اشاره کردم که سرش کجاست و او به جای سرش اشاره کرد، و من برفتم و بالای سرش استادم و نمی دانم صورتش را دیدم یا نه که ناگهان چشم گشود و مرا دید. با خود گفتم اگر برای برداشتن شمشیر بروم بیم هست که کار از دست برود و کسانی را برای حفظ خود بخواند... اَسود گیج بود ... و به من می نگریست و خرخر می کرد، با دو دست به سر او زدم و سرش را به يك دست و ریشش را به دست دیگر گرفتم و گردنش را پیچیدم و کوفتم و خواستم پیش یارانم بر گردم. اما زن در من آویخت که خواهرتان را و خیر خواهتان را رها می کنی؟ گفتم به خدا او را کشتم از شرش آسوده شدی. آن گاه پیش دو رفیقم رفتم و ماجرا را به آن ها خبر دادم. گفتند برگرد و سرش را جدا کن و بیار. بازگشتم. اَسود صدائی نامفهوم داشت. دهانش را بیستم و سرش را بریدم و پیش دو رفیقم بردم." پس از قتل اَسود ما چنان شدیم که پیش از آمدن اَسود بودیم و سران قوم آسوده شدند و کسان به مسلمانی باز آمدند .

با ترور اَسود، اطرافیان او پراکنده می شوند. شورش اَسود سه الی چهار ماه به طول می انجامد و با مرگ وی اندکی پس از خروج اسامه از مدینه به سوی شام پایان می پذیرد.

ادامه دارد

وضعیت رهبری از دیدگاه بزرگان “انقلاب اسلامی”

25 جون 2009



خبرنگار رهبری از موسوی تبریزی پرسید:
الان رهبری خواستار متوقف شدن تجمعات شدند.

موسوی تبریزی: من کاری به آنها ندارم، از من فقط قانون را بپرس، رهبر هر چه گفت خودش میداند، من قانون رو میگویم،

ترکاشوند: شما خود یک مبارز انقلابی هستید، رژیم طاغوت را نمیتوان با رژیم اسلامی مقایسه کرد.

موسوی تبریزی: قطعاً میشود، رژیم طاقت مگر آدم نبود؟ رژیم شاه به خاطر اینکه همین حرفها را میزد طاقتی بود، اگر این گونه نبود و حق مردم رو میداد طاغوت نمی‌شد، فرق نمیکند هر کس حق مردم را بخورد طاغوت است.

متنی که در بالا خواندید بخشی از مصاحبه حبیب ترکاشوند بود با آیت الله سید حسن موسوی تبریزی هست که میتوانید برای خواندن کامل آند به اینجا مراجعه کنید.

این مصاحبه از این لحاظ اهمیت به سزایی دارد که هم مصاحبه کننده شخص مهمی هست، از آنجا که جزو مسئولین تبلیغات احمدی نژاد و یکی از نویسندگان کیهان و سایت ثانیه نیوز هست به اسم حبیب ترکاشوند که خط مشی بسیار مشابهی به حسن شریعتمداری در کیهان را دارد، و هم آیت الله موسوی تبریزی که دادستان سابق گل کشور بوده است و هم اکنون دبیر گل مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قوم و دبیر گل خانه احزاب است، به همین جهت نتیجه میگیریم که در نظر روحانیون عالی مرتبه نظام و نیروهای وفادار به آن بتدریج این دید در حال پدید آمدن است که خامنه ای و شاه تفاوتی با یک دیگر ندارند، و این برای نظام اسلامی عواقب وخیمی به همراه خواهد داشت.

■ ■ ■

مردم این رژیم را نمی خواهند
برگرفته از سایت شخصی مهدی خزعلی
تهران در میان آتش و دود!

ماشین را مقابل موسسه درخیا بان 16 آذر پارک کردم، از دوستی موتور سوار خواستم تا مرا در شهر بگرداند، می خواستم از نزدیک واقعه را ببینم (شنیدن کی بود مانند دیدن) 16 آذر مملو از آتش و دود بود، مردم سطل های زباله را برای مقابله با گاز اشک آور به آتش کشیده بودند، وارد خیابان انقلاب شدیم، به یکباره فضای تظاهرات قبل از انقلاب و گاردیها مقابل دیدگانم ظاهر شد، فقط جای برادر شهیدم خالی بود و یک اختلاف دیگر هم داشت، آنروزها شاه قدری مردانگی داشت و گاردیها و کماندوها به جنگ ما می آمدند، اما امروز پلیس ضد شورش آرایش می گیرد و لباس شخصی ها- که گاهاً آموزش لازم هم ندارند و نمی دانند که باطوم را چگونه استفاده کنند که لا اقل جوان مردم نمیرد - !را به جان مردم می اندازند !

راننده تاکسی می گفت در هفت حوض شاهد عینی بوده است که یک لباس شخصی با باطوم بر فرق جوانی می کوبد و درجا میافتد و جان می دهد و مردم صوصاً زنان و مادران حمله را آغاز می کنند !

در مقابل درب اصلی دانشگاه، گارد ضد شورش ایستاده و دانشجویان پشت در های بسته شعار می دادند که " موسوی، موسوی ، رای ما رو پس بگیر! و گاه شعار " مرگ بر طالبان، چه کابل، چه تهران " سر می دادند . بعد از چهار راه ولی عصر عده ای شیشه بانک ها ی دولتی را خرد می کردند و باز آتش و گاز اشک آور، دوست موتور سوار من جانباز شیمیایی بود و در عبور از ولی عصر مشکل تنفسی پیدا کرد، به کنار آتش رفتیم تا قدری سوزش گاز را کم کنیم، لباس شخصی ها از اسپری گاز اشک آور استفاده می کردند.

جمهوری ، کارگر ، آزادی ، بلوار کشاورز، ولیعصر و طالقانی نیز در گیری شدت داشت، گاهی به میان چماقداران هم می رفتیم، می گفتند: " حاجی خطرناکه نرو!" و من با موتور فاصله چماقداران و مردم را طی می کردم و با این قیافه وارد صفوف مردم می شدم ، هیچ کاری با من نداشتند ، حتی از آنها فیلم می گرفتم و مخالفتی نداشتند، مردم فقط با لباس شخصی های چماقدار مقابله می کردند .وقتی وارد چماق داران می شدیم، راننده موتور می گفت من جانبازم و حقاً ریش و پشم او جواز عبورمان بود ! در میدان انقلاب یک نیشان لباس شخصی (تیپ بسیجی های همسنگرخودم) پیاده شدند، من هم در کنارشان بودم، جوانکی که تقدم سن و ریش بر سایرین داشت با بلند گوی دستی گروه را آماده عملیات می کرد، قبلاً باطوم و یک چوب دستی های آهنی تلسکوپی بین آنها توزیع شده بود، با خودم گفتم خوش به حال ما، قبل از انقلاب لا اقل دشمن را در لباس نظامی می دیدیم و بین دوست و دشمن راحت تمیز می دادیم ، مردم کمتر شعار می دادند، بیشتر به این سو و آن سو می دویدند . در میان جمعیت گاهی مرا می شناختند و می گفتند شما مگر ایران هستید، شما باید آنطرف

باشید و درد دل ما را بگویید، و من پاسخ می دادم: من باید در میان شما باشم و درد شما را از نزدیک حس کنم! آری در هنگامه دود و آتش در میان مردم بودم و به حال خودمان افسوس خوردم که کارمان به کجا رسیده است که همان کاری را می کنیم که شاه کرد. و باز بیاد جمله پدر افتادم، آنگاه که از معظم له پرسیدم ، مردم اگر ما را نخواهند چه باید بکنند / و ایشان فرمودند: همان کاری که ما کردیم، **انقلاب!**

■ ■ ■

محمد تقی مصباح یزدی داغ‌ترین روحانی مدافع احمدی‌نژاد که در این چهار سال آرام آرام از صحنه غایب شده بود، خیلی هم بیکار نبوده است و سررشته بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها به وی ختم می‌شده است .

ارزشهای اسلامی که اکنون در لبنان فلسطین و ونزوئلا و دیگر نقاط جهان منتشر شده آسیب ببیند ، رأی دادن به او جایز نیست و



حرام است ؛ هم خودمان نباید رای بدهیم و هم باید مردم را هوشیار کنیم که رای ندهند ، ولاغیر. بر شما مسئولین انتخابات ، هرامری واجب است .

کسانی که اصلاً صلاحیت اخلاقی و قانونی ندارند، بریزید دور بالاترین وظیفه آن است که آنچه را درحال از دست دادن هستند برگردانید.

منظور مصباح از "آنچه در حال از دست دادن آن هستید"، اتمام دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد به دلیل ریزش آرای او در نظرسنجی‌های معتبر است که بنا بر سخن ایشان که هر امری واجب است "این هر امر، محدوده‌ای بسیار بیشتر از تقلب را هم در برمی‌گیرد و شامل تمام تهمت‌ها و دروغ‌های احمدی‌نژاد و حامیانش و ایجاد فضای رعب و وحشت و خریدن رأی و استخدام تمام و کمال صدا و سیما و هر امر » دیگری هم می‌شود .

آیهی ۲۴۹ سورهی بقره درباره‌ی مهیا شدن لشکر طالوت برای جنگ با جالوت است.

طالوت و سربازانش به نه‌ری رسیدند و او به آنها گفت که خداوند شما را با این نهرآزمایش می‌کند؛ [گرچه تشنه‌اید ولی نباید جز اندکی از این آب بیاشامید و گرنه از من نیستید.همی‌آنها جز اندکی به حرف او گوش فرا ندادند و از آن آب نوشیدند آن عده‌ی اندک باقیمانده وقتی به لشکر جالوت رسیدند و تعداد آنها را دیدند گفتند که ما با این تعداد کم نمی‌توانیم در برابر آنها مقاومت کنیم ولی کسانی که چشم به امر پروردگار و شوق دیدار او را در سر داشتند گفتند که: «کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله »یعنی چه بسا تعداد کمی که با اذن خداوند بر تعدادزیادی غلبه کرده‌اند و خداوند با صابران است.

نکته‌ی این آیه ظاهراً از دید مصباح -این برتری» کم «بر"زیاد" است.او بارها مخالفت خود را با دموکراسی و حکومت اکثریت بیان کرده بود، غافل از اینکه غلبه اکثریت به عنای درستی نظر آنان یا برتری نامزد مورد نظرشان نیست بلکه تنها راهی برای مهار و اداره‌ی معقول کشور است که بشر به آن رسیده است. از طرف دیگر این کم در برابر زیاد، مؤمنان در برابر کفار (یعنی لشکر جالوت) هستند نه دو سلیقه‌ی سیاسی جامعه‌ی ایران که همه از مسلمانان- و اغلب شیعه - هستند. عجیب است که مصباح مخالفان احمدی‌نژاد را در عداد کفار قرار داده است یعنی کاری که خزعلی هم کرده و رأی به غیر احمدی نژاد را رأی به منافقان دانسته است.

از نگاه مصباح «کم»ی که با ایمان باشند(یعنی طرفداران احمدی‌نژاد) بر بسیاری که بی‌ایمان باشند (یعنی طرفداران سه نفر دیگر) برترند و اشکال ندارد- بلکه واجب است- که آرا به گونه‌ای تغییر کند که حرف «کم»ها به کرسی بنشینند نه «زیاد»ها. و این چیزی فراتر از تفسیر به رأی قرآن است، این تحریف آشکار قرآن و حکم به پایان » جمهوری اسلامی است مصباح که زمانی از او به عنوان یکی از مستعدترین شاگردان علامه طباطبایی نام برده می‌شد

متأسفانه در سالیان اخر نزول فاحشی کرده و کتابهایش در حدّروضه‌خوانی‌های شیخ حسین انصاران شده است که -جالب است- گاهی در میان سخن برای عامه‌ی مردم، گریزی هم به لعن و کوهش قائلان به تعدّد قرائت‌ها در دین و پلورالیسم دینی می‌زند! اگر به هنگام صدور فتوای قتل‌دگراندیشان با او برخورد می‌شد،اگر به هنگام بیان لزوم برخورد با هتک در تریبون نماز جمعه آن هم بدون حکم قضایی جلو او گرفته می‌شد (البته سید علی خامنه‌ای مخالفت خود را با او به طور ضمنی اعلام کرد) کار به اینجا نمی‌کشید. اگر هنگامی که در شیراز چند بسیجی، جوانانی را که فکر می‌کردند از دین خارج شده‌اند تحت تأثیر سخنان او کشتند و اتوموبیلشان را آتش زدند، وی مواخذه و محدود می‌شد حالا شاهد تمسخر قرآن و اسلام و قانون اساسی به وسیله‌ی او نبودیم. بالاترین مقام‌ها باید صریحاً نظر خود را درباره‌ی این حکم ابلهانه و از سر یرم‌سری بیان کنند و گرنه چیزی از انقلابی که سی سال بسیاری به آن دل بسته بودند، باقی نخواهد ماند.

■ ■ ■

شهره آغداشلو میگه "نمیدونه که واقعا همه مردم ایران طرفدار دموکراسی هستند یا نه؟" و اضافه میکنه که "واقعا شاید %۶۲ مردم ایران به احمدی نژاد رای داده باشند.....حتا رادیکالترین طرفدار احمدی نژاد هم به روشنی میداند نتیجه انتخابات دروغی بزرگ است. باید فیلمهای ایشان را بایکوت کنیم.

نمونه ای از عقب افتادگی اپوزیسیون سبز از جنبش مسلمک مردم



مسلمک مردم

ما بعضی از اعلامیه های علمای
عظما!! و کاندیداهای نمایندگی
ریاست جمهوری را برای شما به
چاپ می رسانیم و بعضی از گفته
های آنها را با خط گذاری در زیر
آنها برجسته نموده یا کنار آنها را
در پرانتز حاشیه نویسی می نمایم
تا در این امر برای شما هیچگونه
شکی باقی نماند که موسوی و
اپوزیسیون سبز هیچ مخالفتی با
اصل نظام ولایت فقیه، نظامی که
مبنتی بر دیکتاتوری مطلقه ی
فردیست، ندارند، و همه آه و ناله
های آزادی خواهانه شان برای
آزادی و دموکراسی از همان نوع
آزادی و دموکراسی اسلامی است،
و اینکه اینها بیش از آنکه
دغدغه خیالشان آزادی مردم باشد،
صیانت و حفاظت از خود نظام
دیکتاتوری اسلامیت، و اینکه
قصد واقعی شان ترمز کردن
جنبش و نگه داشتن آن در حد
یک ابزار فشار برای امتیاز گرفتن
از جناح مقابل برای تحکیم
موقعیت خودشان در حاکمیت
است، و کسانی که زیر رهبری
آنها دل به رهسپاری به دیار
آزادی بسته اند، مطمئن باشند که
ره به جایی جز وادی شکست و
یاس و ناامیدی نخواهند برد.

جون 16 2009

متن اطلاعیه ستاد میرحسین

درباره اعلام راهپیمایی امروز

ستاد میرحسین موسوی در اطلاعیه ای با
تاکید بر اینکه موسوی در راهپیمایی خیابان
ولیعصر حضور نخواهد داشت از همه مردم
درخواست کرد که در دام درگیری های
طراحی شده قرار نگیرند. (منظور درگیری
های با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی می
باشد- از روشنگر)

و حوادث پس از آن

بسم الله الرحمن الرحيم

در چنین شرایطی انتظار آن است که حاکمیت
پاسخی مقبول و معقول بدهد و با روشهای
صحیح ، بدبینی و شك و شبهه مردم را
برطرف نماید؛ که در غیر این صورت
موجب بی اعتمادی بیش از پیش مردم به
حاکمیت شده و مشروعیت نظام و منتخب آن
زیر سوال رفته و اعتبار آن مخدوش خواهد
شد (همه ی اینها نگرانی شان ضربه
خوردن به نظام است و برای همین وارد
معرکه ی مخالفت با دولت کنونی اسلامی
شده اند. آیا فکر می کنید مردم هم برای
همین است که دارند می جنگند؟)...

۳ - از همه مردم به ویژه جوانان عزیز تقاضا
می شود که حق خواهی خود را همراه با صبر
و متانت دنبال کنند و با کیاست و هوشیاری
درصد حفظ آرامش و امنیت کشور (حفظ
آرامش و امنیت کشور!!! عجب؟) و پرهیز
از هرگونه خشونت و کارهایی باشند که چهره
آنان و نیز خواسته مشروع (کدام خواسته
ی مشروع؟! توجه داشته باشید مشروع
یعنی شرعی) و قانونی شان را مخدوش
می نماید و بهانه به دست افراد معلوم الحالی
می دهد که خود را در میان مردم جا زده و با
ایجاد اغتشاش و تخریب و آتش زدن اماکن
شخصی و عمومی، قصد ایجاد فضای رعب
آور و امنیتی کردن کشور را دارند (یادتان
باشد. زمان شاه هم همین چیزها را به
مردم در خیابانها می زدند!) . لازم است
ضمن حضور آگاهانه و با هوشیاری کامل
اجازه دهند تا کاندیداهایی که حقشان
تضییع شده کار قانونی خود را دنبال نمایند.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته .

۲۶ خرداد ۱۳۸۸

حسینعلی منتظری

■ ■ ■

دوستان درخت استبداد، آنهم به کهنسالی و
سخت جانی جمهوری اسلامی، درختی نیست
که با تنها یک ضربه ی طبر از پای در آید.
ضربه ای که اخیرا بر آن وارد شد، هر چند
ضربه ای مهلک و جانانه بود، ولی تنها یک
ضربه بود. آنهم ضربه ای که خود بر پیکر
خویش وارد آورد. ولی برای قطع این درخت
به ضربه های بیشتری نیاز است که بی شک
از پی آن خواهد آمد. جمهوری اسلامی دیگر
جمهوری سابق نیست. یک نظام بشدت زخمی
و ضربه خورده است. نظامی است که اکنون
بر ساقه ی بسیار نازک و نحیفی، قرار گرفته
است. آنچنان نازک که هیچ حکومتی قادر به
ادامه حیات بر چنین پایه نازک و نحیفی
نیست. مطمئن باشید نیروهای انقلاب اکنون
پس از یک دور مبارزه، در حال جمع آوری
نیرو برای یورش مجدد اند. باور کنید
موجهای جدید حمله در پیش اند. این جمهوری
دیگر جمهوری سابق نیست. و این مردم هم
دیگر مردم سابق نیستند. همه چیز تغییر یافته
است . سیامک ستوده ■ ■ ■ ■

نامه نوژان پسر شادروان ایرج عماد به هواداران احمدی نژاد

از فرصت استفاده می کنم و به همه هواداران
رئیس جمهور منتخب محمود احمدی نژاد
تبریک می گویم. این انتخابات کاملاً خوب و
فارغ از بسیاری از مسائلی که معمولاً ما در
طول انتخاباتات با آن روبروایم بود.

ما بعنوان ایرانیان کانادائی، باید همواره به
یاد داشته باشیم که دموکراسی یک روند فکری
است و ما با چنین روندی بسیار فاصله داریم.
ایران یک دولت تئوکراسی است، مذهب در
منطقه ی ما و در زندگی مان نقش کلیدی ایفا
می کند. شاید بسیاری از شما با چنین نظری
موافق نباشید، هر چند این واقعیتی است. ما
یک دوره چهار ساله ی هیجان انگیزی را در
پیش رو داریم. زادگاه ما ایران اکنون در
منطقه یک ابر قدرت است و همه ما باید از
چنین دست آوردی احساس غرور کنیم. من
از همه ایرانیان میهن پرستی که روز جمعه
وقت گذاشتند و رای دادند تشکر می کنم.

با احترام نوژان عماد

I would like to take this opportunity and congratulate all the supporters of President elect Mah-mud Ahmadi-Nejad. This election was fare and free of many issues which we usually are faced with during elections. We as Canadian Iranians must always remember this, democracy is a thought process and we are far from this process. Iran is a Theocracy state, religion plays a key role in our region and our lives, many of you may not agree with this comment, however this is a reality. We have a[n] exciting four years ahead of us. Our birth place Iran is now a super power in the region and we all should be proud of this achievement. Thank you to all those patriotic Iranians that took the time and voted on Friday.

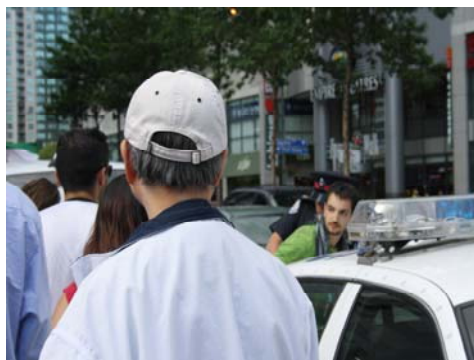
Many Regards,

Nojan Emad





**درگیری بسیجیان
“کمیتة همبستگی با ملت
ایران”
متشکل از:
هواداران جمهوری اسلامی
(جناح اصلاح طالبان)، طیف
شهروند و توده ای - اکثریتی ها،
با سرنگونی طلبان
به روایت تصویر**



توی اون شلوغی می تونستی صداها ی ضعیف
پیرمرد یا پیرزنی رو بشنوی که داشتن الله و
اکبر می گفتن و می خواستن به نوعی
اعتراض کرده باشن. یه ده دقیقه ای که گذشت
یهو صدای تیر اندازی به گوش رسید و مردم
گفتن بسیجی ها ریختن تیر هوایی می زنن.
یهو دیدم نصف جمعیت همه خونه ها رفتن
پایین و باقی که بیشتر زن و بچه ها
بودن موندن بالا و صداها یهو شد زنونه. ما
هم مونده بودیم که این مردا کجا رفتن که کم
کم سر و کله همشون پیدا شد و وایلا! تو
دست هر کی یه چیزی بود. یکی آجر آورده
بود یکی بلوک سیمانی یکی گونی ماسه یکی
سنگ یکی گلدون سفالی یکی چوب یکی
شیشه یکی شیشه نوشابه و خلاصه چیزایی
دستشون بود که کافی بود ول بشه تو سر هر
آدمی تا مغز طرف متلاشی بشه!

تو همین فکر ا بودم .که صدای تیراندازی
نزدیک شد و یه گله موتورسوار بسیجی اومد
تو کوچه آرتین اینا و آقا یهو مردا هر چی
دستشون بود ول دادن کله اینا و من با دهن
باز فقط مونده بودم اینا چیکار می کنن. خونه
روبروییشون یاروگازپیک نیکی رو بلند کرد
و عربده کشید : یا ابوالفضل و ول داد پایین و

چنان صدایی داد که
کم مونده بود سکنه
کنم. فکر کنم نصف
شیشه های محل هم
پشت سر انفجارش
شکست و ریخت
پایین .به دنبالش مردم
شروع کردن داد
کشیدن و مرگ بر
دیکتاتور و الله و اکبر
و یا حسین میر حسین
سر دادن ..یکی جرات
کردم رفتم لب پشت
بوم و پایین رو نگاه
کردم و دیدم تمام موتور سوارا آتش و لاش
شدن و کنار دیوارها سنگر گرفتن تا چیزی تو
سرشون نخوره و چند تایی هم رو زمین
افتادن و خون مالی. یکی دو تا از موتور
هاشون هم داشت می سوخت. تو همین
فکرا بودم که یهو دو تا وانت نیسان اومد توی
کوچه و از پشت اش یه لشکر آدم ریخت پایین
و دست هر کنوم چماق و قمه و زنجیر .آقا
چنان این بسیجی ها رو زدن و تیکه پارشون
کردن که کم مونده بودبالا بیارم. بعد هم لش
همه شونو انداختن پشت وانت و رفتن... تا
رفتن مردم نعره کشیدن الله اکبر... خلاصه
تا ساعت یازده شب نعره کشیدن ادامه داشت
و بعد کم کم رفتن خونه هاشون..

تا دیروز فکر می کردم مبارزه یعنی طرف
های ما. فکر میکنم تقاص تمام جون هایی
که پریروز تک خوردن و کشته شدن رو اینا
گرفت. تازه این یه محل فسقلی بود. فکرشو
بکنین اخبارمی گفت نازی آباد و شوش و
مولوی وهاشمی و جیحون و... هم مردم
شلوغ کرده بودن و درگیری شدید بوده. این
جنوب شهری ها تا جایی که من می دونم از
کسی دلخور بشن , کتک کاری نمی کنن یهو
چاقو رو میکنن تو شکم یارو و فاتحه ش رو
میخونن. حالا وقتی کار به این درگیری ها
برسه, اون که گازپیک نیکی ول دادن پایین یه
نمونه ش بود.. خدا میدونه چه کارهایی که
نکردن..

نامه تراژدی

۱۳۳

من همیشه گفتم اگه می خوام سر به سر هر
کی بذاری بذار. ولی سر به سر این جنوب
شهری ها نذار که برات شرمی شن! حالامی
خوام آدم عادی باشی یا دولتی یا نظامی یا
هر چیزی. من پیشنهاد می کنم کلن بهتره که
آدم هر کار خشنی می خواد بکنه، یامرکز
یابالای شهر بکنه و دور جنوب شهر رو
خط بکشه :پیشب رفته بودیم خونه ننه
بابای آرتین .حسنى به مکتب نمی رفت وقتی
می رفت روز انقلاب می رفت!! ظهرآرتین
اومد خونه و گفت مادرم بخاطر اومدن
خواهرت دعوتمون کرده و گفته بریم اونجا.
هر چی گفتم بابا امروز قراره جنگ بشه و
نمیشه. گفت:خب زودتر میریم و دعواى
مردم و دولت عصر هست و ظهر نیست.
خواهرم هم که چتربازه , گفت: آره بریم و
من خانواده آرتین رو میخوام ببینم وسرراه

هم از انقلابیون عکس
می گیرم!

خلاصه شرط کردم
که شب من بمون
خونه اینا نیستم و بر
میگردیم خونه
خودمون و دو تایی
قول دادن .ناهار رو
خوردیم و یه نیم
ساعتی استراحت
کردیم و بعد هم
حاضر شدیم و رفتیم.
چشمتون روز بد

نبینه .طرفهای میدون 24 اسفند جلمون رو
گرفتن که کجا ؟ نمیشه رد بشین .برگشتیم و
از کوچه پس کوچه ها زدیم و باز جلوتر
جلمونو گرفتن .خلاصه یکساعتی هی موش
و گربه بازی می کردیم تا آخر از یه
سوراخی در رفتم و رفتیم به سمت خونه
بابای آرتین. وقتی رسیدیم می گفتن بالای
شهر بزن بکش شده .البته بالا شهر اینا
همون طرف های 24 اسفند اینا بود! ساعت
10 شب بود که بابای آرتین بلند شد و گفت :
همه بریم پشت بوم الله و اکبر بگیم. حالا مگه
یکی دو تا بودیم ؟نزدیک 30 نفر آدم راه
افتادیم رفتیم پشت بوم.. به همین تعداد هم
خونه های دیگه روش آدم بود. جنوب شهر
هم که مثل بالای شهر
نیست همه 2 نفره و نهایت 4 نفره باشه.
کمترینشون 10 نفره هستن!!!! پشت بوم ها
رو نگاه می کردی سرت سیاهی می رفت
اینقدر آدم جمع شده بود و همه نعره می
کشیدن و الله و اکبر می گفتن. قبل از اون
طرف های خودمون فکر می کردم خیلی
قیامته و تازه اینجا فهمیدم قیامت یعنی
چی!!!

یکی بود بلندگو سر خود محل و رهبرشون
بود انگار. یه صدای خش دار نکره ای
داشت که نعره می کشید موهای تنم سیخ می
شد. اون می گفت : کل محل تکرار می
کردن. چنان بلشونوی بود. که حد نداشت. از
همه جالب تر این بود که همه شرکت داشتن.



VOLUM 2
NUMBER 27
JULY 2009



فروش برنامه و آگهی در تلویزیون ۲۴ ساعته کانال جدید

تلویزیون "کانال جدید" پر بیننده ترین تلویزیون ماهواره ای است که در ایران و سراسر اروپا میلیون ها بیننده دارد. "کانال جدید" تلویزیونی سیاسی، خبری، است که در طول شبانه روز به زبانهای فارسی و همچنین انگلیسی، عربی، کردی و ترکی برنامه پخش می کند. از طریق اینترنت نیز کانال جدید را می توان در سراسر دنیا تماشا کرد. در آمریکا و کانادا کانال جدید همچنین از طریق نصب جی ال وایز بر صفحه تلویزیون قابل مشاهده است (GLWIZ). اگر می خواهید با میلیون ها بیننده کانال جدید در ارتباط باشید، با خرید برنامه از کانال جدید و پخش آگهی موقعیتی بسیار استثنایی را نصیب خود کرده اید. با ما تماس بگیرید و از قیمتهای استثنایی کانال جدید مطلع شوید.

برای فروش برنامه و یا دادن آگهی به کانال جدید در کانادا
و آمریکا با بیدی محمودی با شماره تلفن

۴۱۶-۷۲۶-۹۳۲۱

و یا ایمیل آدرس nctv.marketing@gmail.com
تماس بگیرید.

آدرس سایت و مشخصات کانال جدید www.newchannel.tv

هات برد ۸ . فرکانس ۱۲۳۰۳ هرتز سی ان اف سه چهارم

پولاریزاسیون عمودی

Hotbird 8

Frequency 12303 MHz – CEF, 3/4 Vertical Polarization



LCD projector, Camera & Sound
Systems Rental



ADVANCED COMPUTER

NEW & USED

فروش، تعمیر و تدریس

بابک یزدی

در محل جدید (جنب پلازا ایرانیان)



6061 YONGE ST. # 1004

(416) 759-3396 & (416) 471-7138

خدمات و کرایه سیستم صوتی، عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل (By Appointment ONLY)

IRAN

HOW YOU CAN TELL THE
TWO SIDES APART..

6/28 2009
DARKON
COLUMBIA
DAILY TRIBUNE
CAGLECARTOONS.COM



REVOLUTIONARY OLD GUARD

REFORMERS

در سهای انقلاب

برنامه تلویزیونی از

سیامک ستوده

در کانال تلویزیونی E2

بحث و گفتگو در رابطه با انقلاب ایران

هر یکشنبه ۷ تا ۹ شب

بوقت نیویورک

شروع برنامه ۱۲ جولای